

محمد^(ع)

خاتم أولياء وأوصياء

داود الهام

مهدی

(عج)

خاتم اولیاء و اوصیاء

**نگارش
داود الهامی**

انتشارات مکتب اسلام

قم / خیابان آیه الله نجفی (ارم)، کوچه ارک، پلاک ۱۶

تلفن: ۷۴۳۳۰۳

شناسنامه

نام کتاب: مهدی خاتم اولیاء و اوصیاء

نگارش: داود الهامی

ناشر: انتشارات مکتب اسلام

حروفچینی و صفحه آرائی: مؤسسه مکتب اسلام

نوبت چاپ اول: بهار ۱۳۷۷

قطع: رقعی (۱۲۸ صفحه)

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپخانه: سپهر قم



مقدمه

اگر مرزهای جغرافیائی کشوری مورد حمله و هجوم دشمن قرار گیرد، در مرحله اول این وظیفه مرزداران کشور است که از مرزهای شناخته شده کشور دفاع نمایند و جلو تجاوز دشمن را بگیرند و اگر تهاجم آنچنان وسیع باشد که مرزداران قادر به دفع دشمن نباشند، آن وقت وظیفه تمام مردم است که با دشمن مهاجم به ستیز برخیزند.

و اگر مرزهای اعتقادی و فرهنگی مسلمانان مورد تاخت و تاز و شبیخون دشمنان قرار گیرد، در مرحله نخست به طور حتم وظیفه تمام علمای اسلام و تربیت شدگان این مکتب است که از مرزهای اعتقادی و فرهنگی مسلمانان محافظت نمایند و جلو تهاجم دشمن را بگیرند و لذا در روایات از علمای اسلام به «مرابط» یعنی سرحدار و مرزبان تعبیر شده است.

۴..... مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

آری این وظیفه حتمی علمای اسلام است که اولاً: مرزهای اعتقادی را مشخص کنند. و ثانیاً: از هر ناحیه جلو حمله دشمن را بگیرند.

سوگمندان هم‌اکنون جای جای مرزهای اعتقادیمان مورد تهاجم و تاخت و تاز دشمن قرار گرفته و بیش از هر زمان دیگر یک نهضت عمومی لازم است.

بعضیها با خوش‌باوری می‌گویند با باطل و فرقه‌های ضالّه کاری نداشته باشید و آنها را به حال خود بگذارید زیرا باطل در مقابل حق نمی‌تواند دوام بیاورد (الباطل یموت بترك ذكره) ولی عملاً می‌بینیم این منطق، منطق درستی نیست و در خارج مشاهده می‌کنیم باطل با ترک ذکر آن نه تنها نمی‌میرد، بلکه روز به روز قویتر هم می‌شود.

شما تنها درویشی و صوفیگری را در نظر بگیرید اگر از روز اول علمای اسلام با این بدعت، جدی برخورد می‌کردند، کار به اینجا نمی‌کشید و لااقل در میان شیعیان از صوفیگری خبری نبود و همه شیعیان وظیفه خود را در مقابل این فرقه‌های ضالّه و مضلّ می‌دانستند ولی مسامحه و سهل‌انگاری بعضیها سبب شد برخی از این فرقه‌ها در میان شیعیان نیز پیدا شوند و موجب ضلالت و گمراهی مردم گردند.

الان می‌بینیم جنب و جوش صوفیان به اصطلاح «نهضت صوفیانه» از هر جا به گوش می‌رسد و دستهایی از خارج و داخل در

ترویج این بدعت آشکار می‌کوشند حتی کار به جایی رسیده است که در شهر مقدس قم، شهر علم و فقاہت و دیانت در کنار حوزه علمیه چندین فرقه مشغول اضلال مردم هستند!!

این فرقه‌های ضالّ و گمراه تمام معتقدات اصیل ما را تحریف کرده‌اند تنها موضوع «ولایت» را در نظر بگیرید ببینید که آن را به دلخواه خود چطور تفسیر کرده‌اند و از وجود مبارک حضرت امام زمان (عج) چه سوء استفاده‌ها نموده‌اند؟!

ما در این کتابچه به بعضی از سوء استفاده‌هایی که فرقه‌های گمراه صوفیه از موضوع «ولایت» کرده‌اند، به‌طور مختصر اشاره کرده‌ایم تا شیفتگان ساحت قدس حضرت مهدی (عج) از شبهات و تحریفهای ناروای دشمنانش برحذر باشند.

اللَّهُمَّ أَهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ

حوزه علمیه/داود الهامی

رجب ۱۴۱۸ هـ ق

امامت و ولایت

ممکن است امامت و ولایت از سه بُعد مورد توجه قرار گیرد:

۱- از جهت رهبری و زمامداری سیاسی:

به دلیل آن که یکی از شئون پیامبر عظیم‌الشان اسلام رهبری جامعه اسلامی بود و پس از رحلت وی باید شخصی بر سبیل نیابت از وی زمام امور جامعه و پیشوائی کشور اسلامی را به عهده بگیرد و در چارچوب احکام شریعت مقدس اسلام به حق و عدالت بر مردم مسلمان حکومت نماید.

چنین پیشوائی را در عرف اسلام «امام» می‌گویند.

۲- از جهت مرجعیت دینی و بیان معارف و احکام اسلام و حلّ

معضلات شریعت:

به این معنی که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ممکن است آئین اسلام دستخوش انواع تحریفات و دگرگونیهای ناروا گردد از

مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء ۷

این رو پیشوایانی معصوم و الهی لازم است که از آن نگهبانی کنند و آئین خدا را از تحریف منحرفان، دخالت‌های جاهلان و تفسیرهای صاحبان هوی و هوس برکنار دارند.

در حدیث معروف اصول کافی به همین مطلب اشاره شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يُنْفَوْنَ عَنْهُ تَحْرِيفِ الْغَالِيْنَ وَ إِنْتِحَالِ الْمُبْطَلِيْنَ وَ تَأْوِيلِ الْجَاهِلِيْنَ»^۱.

«درخاندان ما اهل بیت در هر عصر افراد عادلی هستند که تحریف غالیان را از اسلام نفی می‌کنند و دست بدعتگذاران و دین‌سازان و اهل باطل را کوتاه کرده و تأویل و تفسیر نادرست نادانان را از دین برمی‌دارند».

۳- از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی:

به این معنی کسی که رهبری امتی را به امر خدا به عهده دارد، همچنان که در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست، در مرحله حیات معنوی نیز راهنمای امت بوده و حقائق اعمال با رهبری او سیر تکاملی خود را شکل می‌دهد.

به اعتقاد شیعه، بر اساس این که جامعه اسلامی به حیات سه‌گانه فوق نیاز ضروری دارد، کسی که متصدی اداره از جهات مزبور است، و پیشوایی جماعت را در آن جهات به عهده دارد باید

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲.

۸..... مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

از ناحیه خدا و رسول او تعیین و معرفی شود. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خدا پیشوایان جامعه اسلامی پس از خود را تعیین و معرفی فرموده است.^۱

به عبارت دیگر: چنان که از راه «لطف» و عنایت الهی لازم است اشخاصی تعیین شوند که وظائف انسانی را از راه «وحی» درک نموده به مردم ابلاغ نمایند، همچنین وظیفه لطفی پروردگار جهانیان است که برای تداوم این راه بعد از رحلت پیامبران جانشینان معصومی برای آنان قرار دهد که جامعه انسانی را در پیمودن راه کمال و سعادت کمک کنند.

پس به اعتقاد شیعه «امامت» چیزی فراتر از ریاست و حکومت بر مردم و مرجعیت دینی است، بلکه تمام وظائف انبیاء (بجز دریافت وحی)، برای امامان ثابت است و به همین دلیل شرط عصمت که در انبیاء می باشد، در امام نیز هست.^۲

از اینرو «امامت» در نزد شیعه امامیه چنین تعریف شده است:

«هی منصب الهی حائز لجميع الشؤون الکریمه و الفضائل، إلا النبوة و ما یلازم تلك المرتبة السامیه»^۳

«امامت یک منصب الهی است که تمام شئون والا و فضائل، جز نبوت و لوازم آن را دربر دارد».

(۱) علامه طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۱۰۹.

(۲) پیام قرآن، آیه الله مکارم، ج ۹، ص ۲۰.

(۳) احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۰۰ پاورقی یک.

مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء ۹

شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هـ ق) در کتاب «اوائل المقالات»

می نویسد:

«إِنَّ الْأئِمَّةَ الْقَائِمِينَ مَقَامَ الْأَنْبِيَاءِ فِي تَنْفِيزِ الْأَحْكَامِ وَ إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ حِفْظِ الشَّرَائِعِ وَ تَأْدِيبِ الْأَثَامِ مَعْصُومُونَ كَعَصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ»^۱.

«امامانی که جانشینان پیامبران اند، در اجرای احکام و اقامه حدود و حفظ شریعت و تربیت مردم همانند پیامبران معصوم هستند».

امام رضا علیه السلام ضمن خطبه‌ای که الهام بخش شیعیان در مسأله امامت است، می فرماید:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامَ الدِّينِ وَ نِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحَ الدُّنْيَا وَ عِزَّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فِرْعَةُ السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفَيْئِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعِ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ، الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ»^۲.

«امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است، امامت اساس اسلام بارور، شاخه بلند آن است به میمنت وجود امام نماز و زکات و روزه و حج و جهاد کمال و تمامیت خود را باز می یابد و اموال بیت المال و انفاق به نیازمندان فراوان می گردد و اجرای حدود و احکام و حفظ مرزها و

(۱) اوائل المقالات، ص ۷۴، چاپ قم.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

جوانب کشور اسلام به وسیله او صورت می‌گیرد. امام، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌شمرد و حدود الهی را برپا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و به راه پروردگار به وسیله دانش و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم دعوت می‌کند.

امامت نزد شیعه یک منصب و موهبت الهی است که تنها از سوی خدا به دارنده آن اعطاء می‌شود و همان فضائل و امتیازات پیامبر (جز مقام نبوت) را داراست و کار او منحصر به حکومت و مرجعیت دینی نیست، بلکه هدایت همه‌جانبه دین و دنیا را بر عهده دارد.

کسی که متصدی و حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خدا می‌باشد «نبی» نام دارد و کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خداوند به این سمت اختصاص یافته، «امام» نامیده می‌شود.

ممکن است مقام نبوت و امامت در یک فرد جمع شوند به این معنی شخصی در آن واحد دارای هر دو منصب باشد مانند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که قرآن آنها را به «امامت» وصف فرموده است.

قرآن کریم «امامت» را آخرین مرحله سیر تکاملی انسان شمرده که تنها پیامبران اولوالعزم می‌توانند بدان سمت الهی دست یازند چنان که می‌فرماید:

﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١﴾

«به یاد آور هنگامی را که پروردگارت ابراهیم را به وسایل گوناگونی آزمود و چون او از عهده آزمایشهای مذکور به نحو شایسته‌ای برآمد، به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم. ابراهیم عليه السلام گفت: از دودمان من (نیز امامانی قرار ده). خداوند فرمود: پیمان من - یعنی امامت - هرگز به ستمکاران نمی‌رسد».

از این آیه استفاده می‌شود که مقام امامت و ولایت برتر از مقام نبوت و رسالت است و تا ابراهیم آن همه شایستگیها و صفات ویژه را از آن خود نکرده بود نتوانست این موهبت عظیم الهی را به دست آورد. و نیز ممکن است مقام امامت از نبوت جدا شود مانند: امامان معصوم بی آن که وحی بر آنها نازل شود و دارای مقام رسالت و نبوت باشند، تنها وظیفه «امامت» را بر عهده داشتند.

البته اصل «وحی» یعنی گرفتن احکام آسمانی و رساندن آن به مردم به وسیله پیغمبران انجام می‌گیرد ولی حفظ و نگهداری آن که طبعاً امری استمراری و مداوم است، به عهده «امام» است و از اینجاست که لزومی ندارد که پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد، ولی برعکس وجود امامی که نگهدارنده و حافظ دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود چنین رهبری خالی نمی‌شود خواه اُمت او را به امامت

بشناسند یا نشناسند چنان که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَكْفُرُنَّ بِهَا كَافِرِينَ﴾^۱

«و اگر به هدایت ما، که هرگز تخلف نمی‌کند، کافران ایمان نیاوردند، ما

گروهی را با آن موکل کرده‌ایم که هرگز به آن کفر نمی‌ورزند»^۲.

پس مسأله حکومت و زمامداری یکی از شاخه‌های مسأله

«امامت» است ولی آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد، مسأله

جانشینی پیغمبر در رابطه با توضیح و تبیین و بیان دین منهای

«وحی» و رهبری مردم به سوی حیات معنوی می‌باشد.

البته بدون شک کسی که به او «وحی» می‌شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بود و با رحلت او مسأله «وحی» و رسالت به کلی قطع شد، در اینجا

مسأله این است که آیا پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انسانی وجود

داشت که واقعاً مرجع احکام دین باشد؟ همانگونه که پیامبر مرجع و

مبتین و مفسر دین بودند؟ آیا یک انسان کامل که مظهر اسماء و

صفات خدا باشد، وجود داشت یا نه؟

به عقیده شیعه چنین انسانی وجود داشت با این تفاوت که

آنچه پیامبر می‌گوید، مستند به وحی مستقیم آسمانی است و آنچه

امامان شیعه می‌گویند، مستند به پیغمبر است. پس حکومت یکی از

شئون امام است که خداوند آن را به وی ارزانی داشته است و با

(۱) سوره انعام: ۸۹.

(۲) شیعه در اسلام، ص ۱۲۰.

وجود امام معصوم، حکومت به غیر از او بر دیگری روا نیست.

زمین از حجت خالی نمی ماند

از مسائل مهمی که در روایات روی آن تکیه شده، این است که زمین از حجت الهی خالی نمی ماند و در روایات فراوانی که از منابع اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، این موضوع به طور مکرر آمده است که: صفحه روی زمین از پیامبر و یا امام و یا به طور کلی از حجت الهی، خالی نمی ماند.

ثقة الإسلام «محمد بن یعقوب کلینی» (متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) در کتاب شریف «کافی» کتابی تحت عنوان «حجت» آورده است که مجموعاً ۱۳۰ باب است و هر باب آن متضمن روایاتی خاص دربارۀ «حجت» است که تقریباً وجه جامع آن روایات عنوان آن کتاب است که از حاصل مضمون آنها اتخاذ شده است. این کتاب یعنی کتاب حجت در کافی مجموعاً مشتمل بر یک هزار و چهارده حدیث است که امامیه را در امر امامت ائمة اثنی عشر و در امامت و غیبت امام دوازدهم یعنی حضرت صاحب الامر کافی است.

علاوه بر این که مرحوم «کلینی» در دیباجة کافی نوشته است که همه روایات کتاب حجت را در کافی نیاورده است زیرا می خواست کتابی بزرگتر در «حجت» بنویسد.

باب اول کتاب حجت، «باب الإضطرار إلى الحجّة» است که در آن پنج حدیث و باب پنجم آن «باب إنَّ الأرض لا تخلو من حجّة» که در آن ۱۳ حدیث نقل شده است و دیگری باب «إنَّه لو لم یبق فی الأرض الا رجلان لکان أحدهما الحجّة» است که در آن نیز پنج روایت به همین مضمون ذکر شده است.^۱

مرحوم «صدوق» نیز باب ۲۲ کتاب خود «کمال الدین و تمام النعمة» را به این موضوع اختصاص داده و تحت عنوان «إتصال الوصیة من لدن آدم و أن الأرض لا تخلو من حجّة لله عزوجل علی خلقه إلى یوم القيامة»^۲ ۶۵ حدیث نقل کرده است.

مرحوم «علامة مجلسی» نیز در «بحار الأنوار» در کتاب «الإمامة» بابی زیر عنوان «الإضطرار إلى الحجّة و أن الأرض لا تخلو من حجّة» منعقد ساخته که در آن ۱۱۸ حدیث در این باره نقل کرده که قسمتی از آن همان احادیث اصول کافی است.^۳ که ذیلاً به بعضی از این روایات اشاره می‌شود.

در سخنان بسیار مهمی که علی علیه السلام خطاب به «کمیل بن زیاد» فرموده، چنین می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ بلی لا تخلو الأرض من قائمٍ لله بحجّةٍ إماماً مشهوراً و

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.

(۲) کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۱ تا ۲۴۱، چاپ جامعه مدرسین.

(۳) بحار الأنوار، چاپ جدید، ج ۲۳، از ص ۱ تا ۵۶.

إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لَيْثًا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتِهِ...»^۱

«آری هرگز روی زمین از کسی که با حجت الهی قیام کند، خالی نمی شود خواه ظاهر و آشکار باشد و یا ترسان و پنهان، تا دلائل خداوند و نشانه های روشن او از میان نرود».

۲ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو الْآءَ وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّهْمَ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئًا اتَّمَّهُ لَهُمْ»^۲

«زمین هرگز از امام خالی نگردد برای این که اگر مؤمنان چیزی (در اصول و یا در فروع دین) افزودند، آنها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند، آن را برایشان تکمیل فرماید».

۳ - باز آن حضرت فرمود:

«مَا زَالَتِ الْأَرْضُ الْآءَ وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحِجَّةُ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ»^۳

«زمین حال به حال نمی گردد جز آن که برای خدا در آن حجتی باشد که حلال و حرام را به مردم بفهماند و آنان را به راه خدا فرا خواند».

(۱) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ - علل الشرایع، ص ۷۶ - بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۰ - اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۹۲.
(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.
(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸ - کمال الدین، ص ۱۳۳ - بحار، ج ۲۳، ص ۴۱.

۴ - باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ»^۱.

«خداوند بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون امام عادل به حال خود

رها سازد».

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود:

«لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتِ بِأَهْلِهَا، كَمَا يَمُوجُ

الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ»^۲.

«چنان که امام یک لحظه از زمین برداشته شود، زمین به اهلس

مضطرب گردد چنان که دریا به اهلس مضطرب می‌گردد».

۶ - اما صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْ بَقِيَ إِثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحِجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ»^۳.

«اگر در روی زمین بجز دو نفر باقی نمانند یکی از آنها بر آن یکی امام

خواهد بود».

۷ - امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ وَقَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ

(۱) همان منبع.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

(۳) همان مدرک.

الإمام لئلا يحتج أحد على الله عزوجل تركه بغير حجة»^۱.

«اگر مردم جهان تنها دو نفر باشند یکی از آنها امام است و فرمود: آخرین کسی که از دنیا می‌رود، امام است، تا کسی را یارای آن نباشد بر خدا حجت آورد که زمین را بدون امام به حال خود واگذاشته است.»

آری وجود امام در روی زمین به قدری اهمیت دارد که به موجب بعضی از روایات، حتی یک لحظه هم نباید زمین از حجت خدا خالی باشد.

۸ - «سلیمان بن جعفر جعفری» گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: آیا زمین از حجت خالی می‌شود؟ فرمود:

«لو خلت الأرض طرفة عينٍ من حجةٍ لساخت بأهلها»^۲.

«اگر زمین یک چشم برهم زدن از حجت خدا خالی باشد، بر اهلیش فرو ریزد و نظمش از هم بپاشد.»

۹ - علی علیه السلام بر فراز منبر در کوفه فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بَدَّ لَأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ وَ يَعْلَمُهُمْ عِلْمَكَ لئلا تبطل حجَّتكَ و لا يضلَّ أتباع أوليائك بعد إذ هديتهم به اما ظاهر، ليس بالمطاع او مكتتم مترقب ان غاب عن الناس شخصه في حال هدايتهم فإن علمه و آدابه في قلوب المؤمنين مثبتة فهم بها

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۰ - بحار، ج ۲۳، ص ۲۱.
(۲) عیون اخبار الرضا، ص ۵۱، ۱۵۰ - علل الشرایع، ص ۷۷.

عاملون»^۱.

«بار خدایا به ناچار باید زمین تو را حجتی از سوی تو بر مخلوقات باشد که آنان را به دین تو هدایت کند و علم تو را به آنان بیاموزد تا حجت تو باطل نشود و پیروان آنها گمراه نگردند پس از آن که هدایتشان کردی، حال آن حجت یا آشکار است که اطاعت نمی‌شود، و یا پنهان و در انتظار است، اگرچه شخص او از مردم در حال هدایت شدنشان غائب باشد، علم و آداب او در دل‌های مؤمنان ثابت است که آنان به آنها عمل می‌کنند».

۱۰ - امام صادق علیه السلام فرمود:

«الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق»^۲.

«حجت خدا پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق وجود دارد».

«علامة مجلسی» در معنی این حدیث چند احتمال داده که احتمال اول این است: در رشته آفرینش مخلوق سرسلسله آنها حضرت آدم پیغمبر بوده است و نیز در هر زمانی امام و پیغمبری بوده و آخرین فرد در روی زمین امام زمان باشد^۳.

۱۱ - امام باقر علیه السلام فرمود:

«والله ما ترك الله أرضاً منذ قبض آدم و فيها إمام يُهتدى به إلى الله و هو حجته على عباده و لا تبقى الأرض بغير إمام حجة لله على

(۱) کمال الدین، ج ۱، ص ۳۰۲، چاپ جامعه مدرسین.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

(۳) مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۹۴، چاپ تهران.

عباده»^۱.

«به خدا سوگند از زمانی که خدا آدم را قبض روح نموده، زمین را بدون امامی که به وسیله او مردم به سوی خدا رهبری شوند، وانگذاشته که او حجت خدا بر بندگانش می باشد و زمین بدون امامی که حجت خدا بر بندگانش باشد، وجود ندارد».

غرض، مسأله وجود یک حجت الهی در هر عصر و زمانی در روی زمین یکی از مسائل مسلم در مذهب اهل بیت علیهم السلام می باشد که در قرآن مجید نیز اشاراتی بر لزوم وجود حجت الهی در روی زمین در هر زمان وجود دارد از آن جمله آیه شریفه **«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»**^۲ «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری است» حاکی از آن است که هر قومی را در هر عصر و زمانی هدایت کننده ای از سنخ پیامبر باید باشد و لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است:

«... وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِمَامٌ مِّنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَىٰ مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^۳.

«در هر زمانی امامی از ما خاندان باید باشد که مردم را به چیزی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده است، هدایت کند».

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۸.

(۲) سوره رعد: ۷.

(۳) بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۵، ح ۹.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان

باشید.»

این آیه اختصاص به زمانی ندارد و همراه بودن بی‌قید و شرط با صادقان دلیل آن است که در هر عصری امام معصومی وجود دارد که باید از او پیروی کرد. همان‌گونه که بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت در تفاسیر خود به آن اشاره کرده‌اند.^۲

بدین ترتیب، «ولّی» از نظر شیعه همان حجت زمان است که هیچ زمانی روی زمین از آن خالی نمی‌شود و این باور چنان در نفس تشیع ریشه دوانیده است که انفکاک آن از تشیع هرگز امکان‌پذیر نیست زیرا این مفهوم توسط خود امامان بدانان القاء شده است چنان که کهن‌ترین جوامع روایی شیعه گویای آن است.

به عقیده «پرفسور کرین» فرانسوی این مطلب وجه مشترک میان تشیع و تصوّف است به این معنی مسأله‌ای است که در میان صوفیه شدیداً مطرح است و در تشیع نیز از صدر اسلام مطرح بوده است وی در مصاحبه‌ای که با علامه طباطبائی داشته از جمله سؤالاتی که در مصاحبه مزبور مطرح کرده، این است که آیا شیعه

(۱) سوره توبه: ۱۱۹.

(۲) تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه، و تفسیر کبیر، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

این عقیده را از متصوّفه گرفته است یا متصوّفه از شیعه؟ نظرش این بود که این باور داشت عمیق الهی را از این دوتا، یکی از دیگری گرفته است.

«علامه طباطبائی»^۱ در جواب فرموده‌اند:

«متصوّفه از شیعه گرفته است برای این که این مسأله از زمانی در میان شیعه مطرح بوده است که هنوز تصوف در میان مسلمین صورتی به خود نگرفته بود و هنوز این مسائل در میان متصوّفه مطرح نبود، بعدها این مسأله در میان متصوفه مطرح شده است پس اگر بنا باشد که از این دوتا یکی از دیگری گرفته باشد، باید گفت متصوفه از شیعه گرفته‌اند. این مسأله همان مسأله «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجت زمان است که عرفا و متصوفه روی این مطلب خیلی تأکید دارند^۱.

مولوی در مثنوی گفته است:

پس به هر دوری ولّی قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
هر که را خوی نکو باشد برست	هر کسی کو شیشه دل باشد شکست
پس امام حیّ قائم آن ولّی است	خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راهجو	هم نهان و هم نشسته پیشرو
او چو نور است و ^{خرد} خود جبرئیل او	ان ولّی کم ازو قسندیل او

(۱) به نقل شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۵۵، انتشارات صدرا.

و آن که بی قندیل کم مشکات ماست نور او در مرتبه تسرتیبهاست
زانکه هفتصد پرده دارد نور حق پرده‌های نور دان چندین طبق
از پس هر پرده قومی را مقام صف صفند این پرده‌هاشان تا امام^۱

باز مولوی در داستان افسانه‌ای «ابراهیم ادهم» در این باره اشاره‌ای دارد، او از افسانه‌ها در شعرش به عنوان شیرفهم کردن مطالبش استفاده می‌کند و هدف او نقل داستان نیست. می‌گوید: ابراهیم ادهم به کنار دریا رفت و سوزنی را به دریا انداخت و بعد سوزن را خواست ماهیها سر از دریا درآوردند درحالی که هر یک سوزنی به دهن گرفته بود، تا آنجا که می‌گوید:

دل نگه دارید ای بی‌حاصلان در حضور حضرت صاحب‌دلان
تا این که می‌گوید:

شیخ واقف گشت از اندیشه‌اش شیخ چون شیر است و دلها بیشه‌اش
غرض متصوفه نیز می‌گویند: در هر دوره‌ای یک انسان کامل که حامل معنویت کلی انسانیت است، وجود دارد. هیچ عصر و زمانی از یک ولی کامل که آنها گاهی از او تعبیر به «قُطب» و یا «شیخ» می‌کنند، خالی نیست و برای آن ولی کامل که انسانیت را به‌طور کامل دارد. مقاماتی قائل هستند که از اذهان ما خیلی دور است از جمله مقاماتش تسلط او بر ضمائر یعنی دلهاست بدین معنی که او یک

روح کلی است محیط بر همه روح‌ها^۱.

آری متصوّفه اصل ولایت را از شیعه گرفته و آن را به دلخواه خود شرح و تفسیر نموده‌اند تا بتوانند از این تحریف مطلب ردائی به قامت هر صوفی سر نتراشیده راست آورند که در ذیل به آن اشاره خواهد شد.

امامت در حدّ ولایت معنوی

امامت علاوه بر وصایت و حکومت و ریاست دین و دنیا، وجه سومی نیز دارد و آن دایره «ولایت معنوی» است. امام به این معنی: «کسی است که از جانب خداوند، برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه جویهائی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد»^۲.

معنی امامت در قرآن کریم همین است و هر کجا نامی از «امامت» برده شده، «هدایت» هم به عنوان تفسیر به دنبال آن ذکر گردیده است. مثلاً در داستان «ابراهیم علیّه السلام» می‌فرماید:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ

(۱) شهید مطهری، امامت و رهبری، ص ۶ - ۵۵.

(۲) شیعه، مذاکرات علامه طباطبائی با پروفیسور هانری کربن، ص ۱۸۵.

جَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۱

«اسحاق و یعقوب را به عنوان عطیّه به او (ابراهیم) دادیم و همه را صالح نمودیم و آنها را امامان هدایت کننده به فرمان خود قرار دادیم».

و در جای دیگر فرموده:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۲

«و از آنها (بنی اسرائیل) امامان قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کننده چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند».

در این مورد «هدایت» به عنوان توضیح بعد از «امامت» ذکر شده است و سپس آن را مقید به «امر» کرده و فرموده است «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی امامانی که به امر ما مردم را هدایت می کنند.

از اینجا معلوم می شود که مقام امامت مقام هدایت مخصوص است که عبارت از هدایت به امر خداست. پس امام آن شخص هادی است که از نظر جنبه ملکوتی موجودات آنها را رهبری می کند و مقام «امامت» یک نوع ولایت بر اعمال مردم از نظر باطن است که توأم با هدایت می باشد و هدایت در اینجا به معنی رساندن به مقصد است نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیامبران و رسولان، بلکه عموم مؤمنان است.

(۱) سوره انبیاء: ۷۳.

(۲) سوره سجده: ۲۴.

موضوع دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که خداوند دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است: ﴿لَمَّا صَبِرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ﴾ «چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند» بنابراین علت اعطاء امامت به صاحبان آن صبر در راه خدا، آنهم صبر مطلق است که شامل تمام انواع امتحانات و آزمایشها و دارا بودن مقام یقین است.

خلاصه این که امام باید دارای مقام یقین باشد و عالم ملکوت بر وی مکشوف باشد، عالم «ملکوت» عالم امر است که عبارت از جنبه باطنی عالم می باشد.

«عَلَامَةُ طِبَابِطِبَائِي» ﷺ می گوید:

«از اینجا روشن می شود که جمله ﴿يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ به ما می فهماند که آنچه مربوط به موضوع هدایت است، (دلها و اعمال مردم) باطن و حقیقتش بر امام مکشوف است زیرا دلها و اعمال مردم مانند سایر موجودات دارای دو جنبه هستند و جنبه امری و ملکوتی آن پیش امام ظاهر است. بنابراین اعمال نیک و بد نزد او حاضر می باشد و راه سعادت و شقاوت تحت نظر او است^۱.

در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام، خصائص زیادی از برای «امام» ذکر شده که به همین معنی از امامت، منطبق می گردد مانند روایاتی که در تفسیر آیات «عرض اعمال» وارد شده است و در تفسیر آیه

(۱) ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷ - ۳۷۶، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی رحمته الله علیه.

شریفه: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ
سَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

«بگو ای پیامبر عمل کنید، خداوند و رسول او و مؤمنان اعمال شما را
می بینند و به زودی به سوی کسی باز می گردید که پنهان و آشکار را می داند و
شما را به آنچه عمل می کردید، خبر می دهد».

روایات زیادی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که اعمال
مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی عرض و ارائه می شود در نتیجه
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از اعمال همه امت آگاه می شوند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«تُعْرَضُ عَلٰی رَسُولِ اللّٰهِ اَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ، اَبْرَارِهَا وَ
فُجَّارِهَا فَاحْذَرُوْهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ...﴾ وَ سَكَتَ^۲»

«تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می شود، اعمال نیکان و
بدان، بنابراین مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید: (قل
اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله)، این را فرمود و ساکت شد».

در حدیث دیگری از امام رضا علیه السلام می خوانیم که شخصی به

(۱) سوره توبه: ۱۰۵.

(۲) تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۵۸ - تفسیر کنزالدقائق، ج ۵، ص ۵۳۵ - اصول کافی، ج ۱،
ص ۲۱۹.

خدمتش عرض کرد برای من و خانواده‌ام دعائی بفرما، فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم؟

«وَاللَّهِ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ».

«به خدا سوگند اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می‌شود».

راوی این حدیث می‌گوید:

«این سخن بر من گران آمد، امام متوجه شد و به من فرمود:

«أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فِيسِيرِ اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولِهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ هُوَ وَاللَّهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

«آیا کتاب خداوند عزوجل را نمی‌خوانی که می‌فرماید: عمل کنید خدا و

پیامبرش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند به خدا سوگند منظور از مؤمنان علی بن ابیطالب (امامان دیگر از فرزندان او) است.^۱

روایاتی که در تفسیر آیات «شهادت» وارد شده است، در

تفسیر آیه شریفه ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾^۲ و آیات دیگری به همین

مضمون، در کتابهای: «کافی، بصائر الدرجات، قرب الإسناد و تفاسیر

مختلف»، احادیث زیادی به طرق گوناگون از امامان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

روایت شده است که مراد از «شهداء» ائمه هدی هستند که آنان بر

مردم و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آتَى وَسَلَّمَ بر آنان شاهد است.^۳

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

(۲) سوره بقره: ۱۴۳.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰ - بصائر الدرجات، ص ۸۲، ح ۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص

«برید عجلی» گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّ سَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلٰی النَّاسِ...﴾ پرسیدم فرمود: «نحن الامَّة الوسطی و نحن شهداء الله على خلقه و حُجَّجِه فِي اَرْضِه» «ما هستیم امت میانه و مائیم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش».

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه ﴿فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَّ جِئْنَا بِكَ عَلٰی هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ فرمود: «نزلت في اُمَّة محمد صلی الله علیه و آله خاصَّة في كلِّ قرنٍ منهم امامٌ منا شاهدٌ عليهم و محمد صلی الله علیه و آله شاهدٌ علينا»^۱.

«این آیه تنها درباره امت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، در هر قرنی امامی از ما برایشان گواه و ناظر است و محمد صلی الله علیه و آله گواه و ناظر بر ماست».

در تفاسیر روایی، روایات زیادی به طرق مختلف در رابطه با تفسیر سوره قدر از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که: هر سال در شب قدر ملائکه آسمان و روح بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وی به امام وقت نازل شده و همه مقدرات سال را، از شب قدر تا شب قدر اطلاع می‌دهند.^۲

در یکی از این روایات می‌خوانیم:

«... انه لينزل في ليلة القدر إلى ولي الأمر تفسير الأمور سنة سنة»

۶۳ - کنزالدقائق، ج ۲، ص ۱۷۸.

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

(۲) تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، ذیل همین سوره.

يُؤمر فيها في أمر نفسه بكذا و كذا و في أمر الناس بكذا و كذا و انه ليحدث لولّي الأمر سوى ذلك كل يوم علم الله عزوجل الخاص و المكنون العجيب المخزون مثل ما ينزل في تلك الليلة من الأمر ثم قرء: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱

«امام محمد تقی علیه السلام می فرماید: سال به سال در شب قدر تفسیر و بیان کارها بر ولی امر (امام زمان) نازل می شود و در آن شب امام علیه السلام درباره کار خودش چنین و چنان دستور می گیرد و راجع به کار مردم هم به چنین و چنان مأمور می شود و نیز برای امام غیر از شب قدر هم در هر روزی که خدای عزوجل صلاح بداند، مانند آن شب علم مخصوص و علم پوشیده و شگفت و علم مخزون پروردگار بر او مکشوف می شود. سپس قرائت فرمود آیه: (اگر همه درختانی که در زمین هست، قلم باشد و دریا و هفت دریای دیگر به کمک آن مرکب شود، کلمات خدا تمام نشود، زیرا که خداوند عزیز و حکیم است)».

احادیث دیگری که تحت عناوین مختلف از ائمه اهل بیت علیهم السلام روایت شده است و مرحوم کلینی، شمار بسیاری از آنها را در اثر پر حجم خود «الكافی» آورده است. بدین سان مراتب آیه مشهور نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمِشْكَاتٍ...﴾^۲ به ترتیب به چهارده معصوم (پیامبر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ۱۲

(۱) سوره لقمان: آیه ۲۷ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۸.

(۲) سوره نور: ۳۵.

۳۰..... مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

امام) تفسیر شده است^۱.

آنان انسانهای معصوم و از هرگونه پلیدی و رجسی مبرا هستند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۲ فرمود: «النور والله الائمة من آل محمد إلى يوم القيامة و هم والله نور الله الذي أنزل و هم والله نور الله في السماوات و في الأرض» «به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد می باشند تا روز قیامت. به خدا، ایشان همان نور خدا هستند که فرو فرستاده و به خدا که ایشانند نور خدا در آسمانها و زمین».

و فرمود: «والله لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار و هم والله يُنَوِّرُونَ قلوب المؤمنين و يحجب الله عزوجل نورهم عمّن يشاء فتظلم قلوبهم...»^۳.

«به خدا نور امام، در قلب مؤمنان درخشانتر از تابش خورشید، در روز است، در واقع امامان کسانی هستند که قلب مؤمنان را روشن می کنند در حالی که کسانی که خداوند میان این نور و آنان حجابی قرار داده و دلهايشان ظلمانی و تاریک خواهد بود».

امام رضا علیه السلام فرمود:

«الإمام كالشمس الطالعة المجلّة بنورها للعالم و هي في الأفق

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۲) سورة انفال: آیه ۶۴.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

بحیث لا تنالها الأیدی و الأبصار، الإمام البدر المنیر و السراج الزاهر و النور الساطع والنجم الهادی فی غیاهب الدجی...»^۱.

«امام مانند خورشید جهانتاب به وسیله اشراقات نورانی خود درعالم از چنان جلالتی برخوردار است و در چنان بلندائی از افق قرار گرفته است که دستها و دیدگان به آن نرسد. امام چون ماه تابان و چراغ فروزان و نور درخشان و در شدت تاریکی‌ها، و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها همانند ستاره راهنماست. خداوند آنان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را فرو نبرد.»
-اختلال نظام عمومی پیش نیاید - و حجت رسای خویش برای مردم روی زمین و زیر خاک ساخت «جعلهم الله أركان الأرض أن تمید بأهلها و حجة البالغة علی من فوق الأرض و من تحت الثرى»^۲.

و علاماتى هستند که خداوند در کتاب خود به آنان اشاره می‌کند و به آنان حکمت لدنی اعطا شده است. امامان خلفای خدا بر روی زمین، و ابوابی به سوی خدا، و اوصیاء و ورثه پیامبران هستند. امامان معدن معرفت، شجره نبوت، مهبط فرشتگان و وارثان علم یکدیگرند، امامان اسم اعظم خدا را می‌دانند و مثل آنان مثل تابوت عهد، در نزد یهود است. امامان بر همه معارفی که ملائکه بر پیامبران و رسولان آورده‌اند، احاطه و آگاهی دارند. و معرفت آنان قرون و همه اعصار را فرا گرفته، آنان محدثون (یعنی کسانی هستند که ملائک با آنان سخن می‌گویند). امامان آنچه را که واقع شده و

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

(۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۶.

می‌شود، می‌دانند و چیزی از آنان نهان نیست و دهها باب دیگر^۱.
 خلاصه از اینگونه آیات و روایات استفاده می‌شود که «امام» علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذبۀ معنوی است که از سنخ عالم امر و ملکوت می‌باشد و به وسیلۀ حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلبهای شایسته مردم تأثیر و تصرف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبۀ کمال و غایت ایجاد جذب می‌کند^۲.

پس مسأله ولایت معنوی توسط خود امامان مطرح شده و در ژرفای اندیشه شیعیان ریشه دوانیده و جزء اصول مذهب شیعه شمرده می‌شود چنان که هر شیعه‌ای به چنین امامت و ولایتی اقرار و اعتراف دارد یعنی معتقد است که امام دارای چنین روح کلی است و در زیارت پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام از دور و نزدیک به نحو خطاب سلام می‌دهد و سلام به نحو تخاطب شرطش حضور است و همچنین در مقام توسل و استغاثه به آنها به نحو خطاب سخن می‌گوید حتی در زیارت حضرت رضای علیه السلام و اذن دخول آن حضرت به این معنی شهادت می‌دهد و می‌گوید:

«أشهدُ أنك تشهد مقامی و تسمع کلامی و تردّ سلامی».

«گواهی می‌دهم که تو الان وجود مرا در اینجا مشاهده می‌کنی و سخن

مرا می‌شنوی و به سلام من جواب می‌دهی».

(۱) اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّة.

(۲) شیعه در اسلام، علامۀ طباطبائی، ص ۱۲۴، پاورقی.

تازه یک فرد شیعه این کلمات را برای یک امام مرده می‌گوید. (البته از نظر او زنده و مرده امام فرقی ندارد) ^۱.

البته ولایت معنوی «امام» از بُعد انسان کامل بودن او که مظهر اسماء و صفات خداست، ناشی می‌شود زیرا امام کامل‌ترین و عالیت‌ترین مظهر انسانیت در بعد الهی آن است. رسول خدا ﷺ درباره بعد الهی و کمال انسانی امام علی علیه السلام در زمانی که او هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به وی فرمود:

«إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ وَزِيرٌ» ^۲.

«یعنی آنچه را که من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه را که می‌بینم، تو نیز می‌بینی یعنی صدای جبرئیل را هنگام ادای وحی می‌شنوی و خود او را همانند من می‌بینی. الا این که تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر و مددکار من هستی.» و این اوج کمال انسانی و اتصال به قرب الهی است. از آنجائی که امامان، همه، از نور و حقیقت واحدی هستند، آنچه درباره امام، به طور کلی گفته می‌شود، در مورد هر یک از دوازده امام نیز صادق است.

پس «امام» در نظر شیعه دو جنبه دارد:

۱ - جنبه امامتی (رهبری سیاسی و زمامداری و مرجعیت

(۱) با «کلم الطیب» ص ۶۵۴ و امامت و رهبری، ص ۵۶، مقایسه شود.

(۲) نهج البلاغه فیض، خطبه ۲۳۴ (قاصعه)، ص ۸۱۲.

دینی).

۲ - جنبه ولایتی (امام از این لحاظ برای جماعت معنوی به منزله قلب برای کالبد انسانی است).

جنبه امامتی امام بستگی به حضور و مبسوط الید بودن او دارد و اگر امام غائب و یا در حال تقیه باشد، مردم از جنبه امامتی وی محروم می‌شوند، اما جنبه ولایتی که عبارت است از تصرفات او در امور کون و این که باید تمام مقدرات تکوینی از نظر او بگذرد و واسطه فیض در میان حق و خلق قرار گیرد، موقوف به حضور او در میان مردم نیست، بلکه هرکجا باشد، برای او یکسان است و از این نظر فائده او عائد همه می‌گردد و وجهش این است که امام ولی خداست و شأن ولی و معنی آن این است که خداوند هر امری را که بخواهد در عالم جاری سازد، باید از طریق ولی انجام گیرد و هر فیضی که به هر کس می‌رسد، از این رهگذر است، زیرا که او باب‌الله و وجه‌الله است.

چنان که در زیارت جامعه می‌خوانیم: «و بکم یُنزَلُ الغیث و بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض الا یاذنه...».

به خاطر همین است که در روایات متعدد امام غائب به خورشیدی تشبیه شده که در پشت ابرها پنهان گردد^۱ یعنی در زمان غیبت از فیوضات بی‌کران امام زمان همگان برخوردار هستند،

(۱) کمال الدین، ج ۱، ص ۱۴۶ - الغیبة طوسی، ص ۱۸۸ - احتجاج طبرسی، ص ۲۶۳ - کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۲ - بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۰.

بسان استفاده آنان از خورشید عالمتاب هنگامی که در پشت ابرها قرار گیرد.

اما فوائد خاصی که اختصاص به شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام دارد، قسم نوعی آن این است که نوع شیعه مورد توجه آن حضرت می باشد چنان که از آنان به هر نحو ممکن حمایت فرموده و از ایشان دفع شرّ اشرار و کید کفار و فجّار می نماید.

چنان که خود آن حضرت در توقیعی که برای شیخ مفید رحمته الله صادر فرمود، به این جهت اشاره کرده است.

«ما اگرچه در جائی سکنی گزیده ایم که دور از دسترس ظالمان باشیم بر حسب آنچه خداوند برای ما و شیعیان ما صلاح دیده تا مادامی که دولت دنیا برای فاسقان باشد، لیکن مع الوصف علم ما به احوال شما احاطه دارد و چیزی از اخبار شما از ما پنهان نیست و ما هرگز شما را فراموش نمی کنیم و گرنه بلاها و شدائد بر شما نازل می شد و از شرّ دشمنان در امان نبودید. پس از خدا بترسید و ما را بر دستگیری خودتان بخواهید. یعنی کاری نکنید که نزد خدا نتوانیم از شما دستگیری کنیم و شما را سزاوار آن ببینیم که به خودتان واگذار کنیم.»

و اما فوائد و فیض خصوصیتی که عائد بعضی از افراد خاصّ می شود، اموری چند است از جمله:

۱ - دستگیری از درماندگان.

۲ - دادرسی بینوایان.

۳ - راهنمایی راه گم کردگان.

۴ - نجات دادن غریق.

۵ - شفا دادن مریض به اذن خدا بر سبیل اعجاز.

۶ - نجات دادن از زندان.

۷ - نجات دادن از دشمن.

۸ - به شرف ملاقات آن حضرت نائل شدن.

و این امور را گاهی به وسیله یاران خود انجام می دهد و گاهی شخصاً مبادرت به آنها می فرماید. آنها نوعاً و غالباً به طور نهانی و گاهی هم ممکن است به طور علنی که در حین انجام امر مورد بحث، خود را ظاهر می سازند آنها باز نوعاً به نحو ناشناس اتفاق می افتد. به طوری که افراد بعد می فهمند که آن حضرت بوده و بسیار کم اتفاق افتاده که او را به هنگام ملاقات بشناسند^۱.

خلاصه امام زمان (عج) بسان خورشیدی فروزان در پس ابرهای غیبت هدایتگر انسانها و همچون ستاره ای که موجب امان است برای اهل آسمانها موجب امان اهل زمین است^۲.

همیشه حافظ شیعیان و مدافع مظلومان و در فراز و نشیب زندگانی، یاری بخش ستمدیدگان است از اینرو خود فرموده:

(۱) مهدی منتظر، شیخ محمد جواد خراسانی، ص ۳ - ۵۲ با کمی تلخیص.

(۲) بحار، ج ۵۳، ص ۹۲ - ۹۳.

«أنا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم»^۱.

«ما شما را به حال خودتان وا نمی‌گذاریم و یادتان را فراموش نمی‌کنیم».

تعیین امام تنها از ناحیه خداست

از مجموع بحث‌هایی که درباره ویژگی‌های امام شباهت او در بسیاری از جهات با پیامبران به میان آمد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که امام معصوم تنها باید از ناحیه خدا تعیین گردد زیرا ویژگی‌هایی که در امام معتبر است، کسی جز خدا از آن آگاه نیست و مهمترین آنها همان «مقام عصمت» و «علم مخصوص» است.

و همچنین «ولایت امام» موهبتی بوده و به واسطه لیاقت ذاتی و استعداد فطری و به عبارت دیگر از راه اختصاص الهی و اختیار ربانی به دست آمده و تلاش انسانی در آن تأثیری ندارد^۲.

این نوع ولایت جنبه اختصاصی دارد و مختص به پیامبر اکرم ﷺ و دوازده تن جانشینان و نائبان او است که :

«أولهم علی و آخرهم مهدی (ع)» اوّل آنها علی علیه السلام و آخرشان

«مهدی» است که خاتم اولیاء است و این نوع ولایت اعطائی و موهبتی است به این معنی که این مقام به تعیین و نص صریح خدا و پیغمبر

(۱) بحار، ج ۷، ص ۱۷۵.

(۲) شیعه، مذاکرات، ص ۱۸۶.

بوده و منحصر به دوازده تن می باشد که دوازدهمین آنها قائم و خاتم آنهاست و غیر از ایشان هر کس ادعای چنین مقامی کند، دورغ گفته و به باطل تشبث نموده است. پس تردیدی نیست که مقام ولایت، انحصاری بوده و قابل وصول برای همگان نیست.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» «اطاعت کنید

خدا را و اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امر را».

در کتب حدیث و تفاسیر آمده که چون آیه فوق نازل شد،

«جابر بن عبدالله انصاری» از رسول خدا ﷺ سؤال کرد «اولی الامر»

کیانند؟ فرمود: ای جابر «اولی الامر» جانشینان من و پیشوایان

مسلمین می باشند بعد از من، و ایشان دوازده نفرند اول آنها علی بن

ابیطالب و پس از او حسن بن علی و سپس حسین بن علی و پس از او

علی بن الحسین، پس از او محمد بن علی، پس از او جعفر بن محمد

بن علی، پس از او موسی بن جعفر، پس از او علی بن موسی، پس از

او محمد بن علی، پس از او علی بن محمد، پس از او حسن بن علی،

پس از او همنام و هم کنیه من حجت خدا در زمین و بقیة الله در میان

بندگان فرزند حسن بن علی همانکه به دست او تمام مشرق و

مغرب زمین به تصرف دولت حق درمی آید^۱. و روایات زیادی به

این مضمون که به طرق شیعه و سنی وارد شده است^۲.

(۱) تفسیر مجمع البیان، ذیل همین آیه (سورة نساء: ۸۵).

(۲) قندوزی، ینابیع المودة، باب ۷۷ ص ۴۴۵.

طبق همین روایات «ولّی امر واجب الطاعة» علی و یازده فرزندش می باشند که آنان را خداوند به این مقام برگزیده است و خداوند از عصمت و طهارت آنان عالم بوده و اطاعتشان را مانند اطاعت از خود و پیامبرش بر مسلمانان واجب کرده است و هر کس ادعای مقام ایشان کند، ظالم، غاصب، کافر و مشرک خوانده شده است.

«حسین بن ابی العلاء» می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «الأوصیاء طاعتهم مفترضة؟ قال: نعم هم الذین قال الله عزوجل ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ وَ هم الذین قال الله عزوجل ﴿إِنَّمَا وَلِیُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الذِّینَ آمَنُوا الذِّینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاغِبُونَ﴾^۱.

«اوصیاء پیغمبر اطاعتشان واجب است؟ فرمود: بلی، ایشان کسانی هستند که خدای عزوجل درباره آنها فرموده: «و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را» و نیز خدا درباره آنها فرموده: «ولّی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده و نماز می گزارند و در حال رکوع صدقه می دهند».

آیه اخیر به موجب شأن نزول آن در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

منظور از ولّی در این آیه ولایت به معنی سرپرستی و تصرّف

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۱۶.

۴۰ مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

و رهبری مادی و معنوی است به خصوص این که «ولایت» در ردیف ولایت خدا و ولایت پیامبر ﷺ قرار گرفته و هر سه با یک جمله بیان شده است و به این ترتیب آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی ﷺ می‌کند.

پس اولیاء خدا به این معنی ۱۲ تن بوده‌اند و بس. و غیر اینها را نمی‌توان «ولّی» به حساب آورد و لذا از دیدگاه جمعی از صوفیه مثل شیخ «سعدالدین حموی» استاد شیخ «عزیزالدین نسفی» به مشایخ و أقطاب صوفیه نمی‌توان «ولّی» اطلاق کرد چنان که «نسفی» در زیر عنوان: «شیخ سعدالدین» در بیان اولیاء می‌نویسد:

«بدان که شیخ سعدالدین حموی می‌فرماید که: پیش از محمد ﷺ در ادیان پیشین «ولّی» نبوده و اسم «ولّی» نبود و مقربان خدا را از جمله انبیاء می‌گفتند، اگرچه در هر دینی یک صاحب شریعت بود و زیاده از یکی نمی‌بود اما دیگران خلق را بدین وی دعوت می‌کردند و جمله را انبیاء می‌گفتند. پس در دین آدم ﷺ چندین پیغمبر بودند که خلق را بدین آدم دعوت می‌کردند و در دین نوح و در دین ابراهیم و در دین موسی و دین عیسی و... چون کار به محمد ﷺ رسید، فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلق را بدین من دعوت کنند بعد از من کسانی که پیرو من باشند و مقرب حضرت خدا باشند، نام ایشان «اولیاء» است. این اولیاء خلق را به دین من دعوت کنند اسم ولّی در دین محمد ﷺ پدید آمد.

خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد ﷺ برگزید و مقرب

حضرت خود گردانید که «العلماء ورثة الأنبياء» در حق دوازده کس فرمود: «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل». به نزدیک شیخ «ولّی» در امت محمد ﷺ همین ۱۲ کس بیش نیستند ولی آخر که «ولّی» دوازدهم باشد، خاتم اولیاء است و مهدی و صاحب الزمان است.

«نسفی» بعد از نقل مطالب فوق از شیخ خود، خطاب به درویش می‌گوید:

«ای درویش! شیخ سعدالدین در حق این صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است. فرموده است که: علم به کمال و قدرت به کمال دارد تمامت زمین را در حکم خود آورد و به عدل آراسته گرداند. کفر و ظلم را به یکبار از روی زمین بردارد، تمام گنجهای روی زمین بر وی ظاهر گردد.

«نسفی» ضمن تأیید سخنان شیخ خود در پایان می‌نویسد: شیخ می‌فرماید: که آن ۳۵۶ کس را اولیاء نمی‌گویند «ابدال» می‌گویند و راست است که ایشان تربیت و پرورش خلق نکردند و نمی‌کنند»^۱.

آری اولیاء الهی تنها کسانی هستند که از طرف خداوند به این مقام برگزیده شده‌اند و در اسلام تعداد آنها بعد از پیامبر اکرم ﷺ دوازده تن می‌باشد و غیر از اینها کسانی که خود را «ولّی» و «مرشد» نامیده‌اند، مردم را به سوی آتش دوزخ کشیده و مصداق آیه شریفه

(۱) عرفان و تصوّف، ص ۱۶۴، تألیف نگارنده.

«أئمة يدعون إلى النار» می‌باشند.

و حضرت امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ می‌فرماید: مقصود از این که فرموده: (گمراه‌تر از آن کس نیست که بدون دلیل و راهنمایی از جانب خدا) پیروی از هوای نفس خود کند آن کسی است که دین خود را از معصوم نگیرد.

مرحوم «نراقی» گفته است:

پیر نبود آن که پوشد کهنه دلخ	یا بر او جمع آید انبوهی ز خلق
پیر نبود آن که خلقش پیر خواند	یا فضولی چند او را بر نشاند
گر تواند کس کسی را پیر کند	جان خود را بآیدش تدبیر کند
پیر آن باشد که منصوص از خداست	نور حق او را به هر جا رهنماست
پیریش از نصّ یزدانی بود	علم او الهام ربّانی بود
پیر گمراهی که نبود این چنین	﴿إِنَّ عَهْدِي لِأَيُّهَا الظَّالِمِينَ﴾

«ناصر خسرو علوی قبادیانی» گوید:

بسیار گزیدند خران رهبران جس

لیکن همه چون جغد و کلابند چو کرکس

هفتاد و دول ملت همه دارند امامی

هر یک زیکی پیر دلیل اکفر و ادنس

پس رهبری و فضل امامت نه به خلق است

فضلی است الهی نبود داده به هرکس

«محمد بن مسلم» گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود:

«كَلَّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يَجْهَدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ

فَسَعِيهِ غَيْرَ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مَتَحَيَّرَ وَ اللَّهُ شَانِي لِأَعْمَالِهِ وَ مِثْلَهُ كَمِثْلِ
شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا...»

«هر که دینداری کند با عبادتی که خود را در آن به زحمت افکند و

پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، سعی و تلاش او پذیرفته نیست و

او گمراه و سرگردان است و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت

گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در

رفت و آمد باشد...»

«مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ظَاهِرًا عَادِلًا

أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا»^۱

«چنین است حال کسی که از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار و

عادل از طرف خدای عزوجل نباشد، او گم شده و گمراه است و اگر بر این حال

بمیرد، با کفر و نفاق مرده است.»

لازم به یادآوری است این که صوفیان انتشار داده‌اند در عالم

رجال الغیب و ابدال و اوتادی به تعداد معین که آنها را «غوث»

می‌گویند، و هر روز در نقاط مختلف زمین به فریاد مردم می‌رسند،

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

در مذهب تشیع قابل قبول نیست، بلکه «ابدال» هم منحصرأً به ائمه دوازده گانه اطلاق شده است.

چنان که در کتب معتبر روایت کرده اند که «خالد بن هیثم فارسی» از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد: **إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبْدالاً فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدال؟** «مردم گمان می کنند در روی زمین ابدالی هستند اینها چه کسانی می باشند؟»

امام فرمود:

«صدقوا الأبدال الأوصیاء و جعلهم الله عزوجل فی الأرض بدل الأنبیاء إذ رفع الأنبیاء و ختمهم بمحمد صلی الله علیه و آله» ^۱.

«راست می گویند: ابدال همان اوصیاء پیامبر هستند که خداوند آنها را در زمین به جای پیامبران قرار داده است منظور این است که ابدال همین دوازده امامند که بدل انبیاء می باشند».

ناگفته نماند مرتبه ای از ولایت، یعنی انکشاف این واقعیت باطنی برای برخی از افراد دیگر غیر از امام معصوم نیز ممکن است و می توان با تطهیر باطن و تهذیب نفس و با توفیق الهی و پیروی از امام معصوم بعضی از مراتب ولایت الهیه را به دست آورد. در تاریخ جمعی از مردان خدا را می بینیم که در اثر پیمودن راه صواب، خداوند پرده غفلت را از پیش چشمانشان برداشته و به واسطه یک جذبه باطنی پر و بال توحید گشوده و در آسمان حقائق به پرواز

(۱) سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۴، کلمه «بدل».

درآمده و راهی به عالم بالا باز کرده‌اند.^۱

پس نتیجه می‌گیریم که ولایت خاصه مخصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده تن جانشینان و نائبان اوست و ولایت عامه هم مخصوص کسانی است که در کسب مقامات معنوی قدم به قدم دنبال امام معصوم را گرفته و همواره در راه صواب و حق قدم بردارند.

پس این که برخی از فرقه‌های صوفیه که ادعای تشیع دارند، ولایت را تعمیم داده و پای بشرهای عادی و رؤسای صوفیه را به حریم امامت و عصمت باز کرده‌اند، به خدا و رسول و امامان معصوم و امت اسلامی خیانت نموده‌اند، آنان در پی تحریف ولایت آن را به عامه و خاصه تقسیم نموده، سپس در شرح آن نوشته‌اند:

«هر مؤمنی در حد مقام ایمان و قرب به حق دارای درجه‌ای از مقام ولایت است این ولایت برای عموم مؤمنین می‌باشد و بدین جهت آن را «ولایت عامه» خوانده‌اند»^۲.

و در باره ولایت خاصه هم می‌گویند:

«مخصوص کسانی است که قربشان به حق در حد نهایت سفر اول^۳ و مخصوص خواص است»^۴.

(۱) مقایسه شود با شیعه، علامه طباطبائی، ص ۱۸۶.

(۲) خورشید تابنده، ص ۱۳.

(۳) نخستین سفر از اسفار اربعه است.

(۴) خورشید تابنده، ص ۱۳.

یکی از رؤسای نامی آنها می‌نویسد:

«سلسله ولایت الهیه در هر عصر دو شعبه دارد یکی به‌طور کلیه که آن را ولایت کلیه و مطلقه الهیه نامیده‌اند. ثانی به‌طور جزئیت که آن را ولایت جزئیه نامیده‌اند و به عبارت آخری: اول را ولایت شمسیه الهیه و ثانی را ولایت قمریه می‌نامند»^۱.

بدین ترتیب صوفیه «ولایت خاصه» را تعمیم داده و همگانی نموده‌اند تا بتوانند با عنوان ولایت قمریه مقامی مافوق تمام انسانها و دون صاحب ولایت کلیه الهیه که از آن به «ولایت شمسیه» تعبیر کرده‌اند، برای رؤسای صوفیه قائل شوند.^۲

به گفته «علامه هاشم معروف الحسینی» مؤلف کتاب ارزشمند «بین التصوف والتشیع» صوفیان به خطاها رفته و به یاوه‌گوئیهای خود در تفسیر ولایت قانع نشده، اولیای خود را بر پیامبران برتری داده‌اند زیرا اولیای آنها بی‌واسطه با خدا مربوطند و پیامبران با این عنوانی که دارند ارتباط آنها با خدا - جز به توسط حاملان وحی - نیست. و از «ابوالغیث بن جمیل صوفی» و دیگران نقل شده است که ما در دریائی فرو رفته‌ایم که پیامبران بر کرانه آنند. اولیاء در مقامی بر منبرهایی از نور قرار دارند که همه پیامبران و شهیدان بر آن رشک می‌برند. از گیلانی نقل شده که گفته است: «ای گروه پیامبران به شما لقب «نبی» داده شده و به ما گروه اولیاء آنچه به شما داده

(۱) تحفة الوجود، ص ۶ - ۷.

(۲) از کوی صوفیان تا حضور عارفان، ص ۱۴۰.

نشده، عطا گردیده است...»^۱.

خلاصه فرقه‌های صوفیه درباره ولایت به مذاق خودشان تألیفاتی تدوین نموده و به جعل و تحریفهائی دست زده‌اند که نقل انحرافات آنها خود مقالات و رساله‌های جداگانه را می‌طلبند.

خوشبختانه علمای شیعه در زمینه ولایت رسائل و آثار بسیاری به رشته تحریر کشیده‌اند که بدان وسیله راه هرگونه بهره‌برداری سوء و ناروا را برای منحرفان مسدود نموده‌اند.

(۱) هاشم معروف الحسینی، بین‌التصوف و التشیع، ص ۷ - ۳۶۶.

اعتقاد شیعه به مهدی شخصی است

نه نوعی

به اعتقاد شیعه، امام زمان «مهدی قائم» یک شخص معینی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از سلاله علی و فاطمه می باشد، او همان محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد که هم اکنون در این دنیا زنده است ولی مردم او را نمی شناسند به موجب روایات زیادی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام صادر گردیده است، کلیه اوصاف و تمام جزئیات زندگی او بیان شده است. احادیث وارده درباره مهدی از طریق شیعه و سنی بیرون از شمار است و طبق آماری که برخی از محققان فراهم کرده اند، تعداد احادیث درباره «مهدی (ع)» به چندین هزار بالغ می شود. برای این که خواننده عزیز از وسعت و کثرت این احادیث اطلاع بیشتری داشته باشد، قسمتی از فهرستی را که مؤلف محترم کتاب ارزشمند «منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام» آیه الله صافی تنظیم کرده، در

اينجا ذكر مى كنيم:

- ١ - الأئمة ائنا عشر ٢٧١ حديث
- ٢ - عدد هم عدد نُقبا بني اسرائيل ٤٠ حديث
- ٤ - الأئمة ائنا عشر اولهم علي عليه السلام ١٣٣ حديث
- ٥ - الأئمة ائنا عشر و آخرهم المهدي (ع) ٩٤ حديث
- ٦ - الأئمة ائنا عشر تسعة منهم من وُلد الحسين عليه السلام .. ١٣٩ حديث
- ٧ - الأئمة ائنا عشر تسعة منهم من وُلد الحسين و تاسعهم قائمهم ١٠٧ حديث
- ٨ - الأئمة الاثنا عشر بأسماعهم ٥٠ حديث
- ٩ - البشائر الواردة في ظهور المهدي (عج) ٦٥٧ حديث
- ١٠ - المهدي (عج) من أهل البيت عليهم السلام ٣٨٩ حديث
- ١١ - اسم المهدي اسم رسول الله و كنيته كيته و هو أشبه الناس به ٤٨ حديث
- ١٢ - شمائل المهدي (عج) ٢١ حديث
- ١٣ - في انه من وُلد أمير المؤمنين علي عليه السلام ٢١٤ حديث
- ١٤ - في انه من وُلد فاطمه عليها السلام ١٩٢ حديث
- ١٥ - في انه من أولاد السبطين عليهم السلام ١٠٧ حديث
- ١٦ - في انه من ولد الحسين عليه السلام ١٨٥ حديث
- ١٧ - في انه الأئمة التسعة من وُلد الحسين عليه السلام ١٦٠ حديث
- ١٨ - في انه التاسع من وُلد الحسين عليه السلام ١٤٨ حديث

- ٥٠ مهدي (عج) خاتم اولياء و اوصياء
- ١٩ - في انه من وُلد على بن الحسين عليه السلام ١٨٥ حديث
- ٢٠ - في انه من وُلد محمد الباقر عليه السلام ١٠٣ حديث
- ٢١ - في انه من وُلد الصادق عليه السلام ١٠٣ حديث
- ٢٢ - في انه السادس من وُلد الصادق عليه السلام ٩٩ حديث
- ٢٣ - في انه من وُلد موسى بن جعفر عليه السلام ١٠١ حديث
- ٢٤ - في انه الخامس من وُلد موسى بن جعفر عليه السلام ٩٨ حديث
- ٢٥ - في انه الرابع من وُلد على بن موسى الرضا عليه السلام ٩٥ حديث
- ٢٦ - في انه الثالث من وُلد محمد بن على التقي عليه السلام ٩٠ حديث
- ٢٧ - في انه من وُلد على الهادي عليه السلام ٩٠ حديث
- ٢٨ - في انه ابن أبي محمد الحسن العسكري عليه السلام ١٤٦ حديث
- ٢٩ - في ان اسم أبيه الحسن عليه السلام ١٤٧ حديث
- ٣٠ - في انه ابن سيدة الاماء ٩ حديث
- ٣١ - في انه الثاني عشر من الأئمة و خاتمهم ١٤٦ حديث
- ٣٢ - في انه يملأ الأرض عدلاً ١٢٣ حديث
- ٣٣ - في ان له غيبتين ١٠ حديث
- ٣٤ - في ان له غيبة طويلة ٩١ حديث
- ٣٥ - في علّة غيبته ٧ حديث
- ٣٦ - في انتفاع الناس منه في غيبته ٧ حديث

- مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء ۵۱
- ۳۷ - فی انه طویل العمر جداً ۳۱۸ حدیث
- ۳۸ - فی انه شابّ المَنظَر ۸ حدیث
- ۳۹ - فی خفاء ولادته ۱۴ حدیث
- ۴۰ - فی انه لیس فی عنقه بیعة لأحد ۱۰ حدیث
- ۴۱ - فی انه یقتل اعداء الله ۱۹ حدیث
- ۴۲ - فی انه یعلن امرالله ۴۷ حدیث
- ۴۳ - فی انه یردّ الناس الی الهدی ۱۵ حدیث
- ۴۴ - فی انه ینتقم من أعداء الله ۴ حدیث
- ۴۵ - فی ان فیہ سنن من الأنبیاء ۲۳ حدیث
- ۴۶ - فی انه یقوم بالسیف ۷ حدیث
- ۴۷ - فی سیرته ۳۰ حدیث
- ۴۸ - فی ولادته و تاریخها و بعض حالات امه ۲۱۴ حدیث
- ۴۹ - فی امتلاء الأرض من العدل ۱۲۹ حدیث
- ۵۰ - فی فضل انتظار الفرج ۲۳ حدیث
- مؤلف کتاب «منتخب الأثر» از روایات بی شماری که درباره
حضرت «مهدی» (عج) وارد شده، تعداد ۶۲۶۶ روایت از ۱۵۶ کتاب
معتبر سنی و شیعه در کتاب خود برگزیده و آنها را در ۱۰ فصل و
۱۰۰ باب منظم ساخته است. و طبق آماری که بعضی از نویسندگان
اخیراً فراهم کرده‌اند، تعداد احادیث درباره «مهدی» (عج) بیش از

اینهاست.

جالب توجه این که احادیث صریحی که مربوط به «مهدی» (عج) در بیشتر کتب معروف اهل تسنن حتی در «صحاح سننه»^۱ دیده می شود.

عدۀ زیادی از بزرگان اهل سنت اعتراف کرده اند که احادیث مزبور از احادیث مشهور و یا متواتر است^۲.

در این احادیث تمام اوصاف، خصوصیات و جزئیات نسبی و زندگی امام مهدی (عج) دقیقاً بیان شده است.

مثلاً «ابوداود» در صحیح خود از «ابوسعید خدری» نقل می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«المهدی منی أجلي الجبهة أقنى الأنف يملأ الأرض قسطاً و عدلاً
كما ملئت جوراً و ظلماً»^۳.

و در این حدیث و امثال آن موضوع قیام مهدی (عج) چنان قاطع و جدی و صریح بیان شده که حتی مشخصات سیمای او نیز تعیین گردیده است.

«أجلي الجبهة» به کسی گویند که پیشانی او بلند و دو طرف آن در

(۱) صحاح سننه عبارتند از: «صحیح بخاری، مسلم، سنن ابی داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه» و گاهی به همه اینها «صحیح» و به کتاب «نسائی»، «مجتبی نسائی» اطلاق می گردد و هرگاه اصول خمسه گفته شود، منظور ۵ کتاب نخست است.

(۲) التاج، ج ۵، ص ۳۱۰ - نورالابصار، ص ۱۵۷ - صواعق ابن حجر عسقلانی، ص ۹۹.

(۳) صحیح ابوداود، ج ۲، ص ۲۰۸.

میان موهای سرش پیش رفته باشد.

«أقنى الأتف» کسی است که وسط بینی او کمی برآمدگی داشته باشد.

یعنی مهدی (عج) از ماست، و پیشانی بلند و وسط بینی اش کمی برآمدگی دارد زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

در روایت دیگری که «حُذِيفَةُ بنِ يَمَانٍ» آن را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده، آمده است:

«المهدى رجلٌ من وُلدى لونه لونٌ عربى و جسمه جسمٌ اسرائیلی علی خذہ الأيمن خالٌ كأنه كوكبٌ دُرّی يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً يرضى فى خلافته أهل الأرض و أهل السماء و الطير فى الجوّ»^۱.

«مهدی (عج) مردی از اولاد من است که رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامش مانند اندام بنی اسرائیل است در گونهٔ راست وی خالی است که چون ستارهٔ تابناکی بدرخشد زمین را پر از عدل کند، چنان که پر از ظلم شده باشد. ساکنان زمین و آسمان و پرندگان هوا در خلافت وی خشنود خواهند بود».

خلاصه شیعهٔ امامیه «مهدویت» را شخصی می‌داند نه نوعی. و معتقد است که رشتهٔ عدالت به وراثت از رسول خدا به جانشین او علی بن ابیطالب علیه السلام کشانیده شده و از او به فرزندان او تا قائم آل محمد علیهم السلام

رسیده است. و همچنین آنان، امامان را مانند پیغمبر برگزیدهٔ خدا

(۱) حدیث نهم از چهل حدیثی که ابونعیم اصفهانی در کتاب «اربعین حدیث فی المهدی» جمع‌آوری کرده و مرحوم اربلی در کشف‌الغمّة همان احادیث را با همان ترتیب آورده است.

میدانند و می‌گویند که امام ولایت عامّه دارد و مقام او مافوق مقامات بشر عادی است و علمی را که او دارد، علم لدّنی است نه اکتسابی.

پس این که صوفیه به «ولایت» تعمیم داده، رئیس و قطب هر فرقه را «ولی» و امام زمان می‌خوانند برخلاف معتقدات اسلامی است. فی‌المثل: درویش سبحانی که از کمل اولیاء صوفیه و به مهدی نوعی قائل شده است، می‌گوید: اکمل اولیاء عصر، مهدی وقت است پس جمعی از اولیاء که دعوی مهدویت کردند، حق بودند چنان که هر مرضی جسمانی را مسهلی و دوائی خاص است و هر مرضی روحانی را هم سببی و دوائی است و چنان که نبض و قاروره دلالت بر احوال ابدان دارد. واقعه و خواب دلالت بر احوال نفس دارد. بنابراین، سالکان واقعات را بر شیخ که طبیب روحانی است، عرض کنند.^۱

و این نه اعتقادی است که تنها درویش سبحان دارد، بلکه زیربنای فکری صوفیه این چنین می‌باشد. روی این اصل صوفیه را عقیده بر این است که با ریاضت می‌توان امام و مهدی شد و لذا «نوربخش» که از اکابر پیروان این فرقه است، ادعای مهدویت داشت و می‌گفت: «من مهدی و امام واجب‌الإطاعه‌ام» و در عهد شاهرخ تیموری مکرر خروج کرد و حتی سگه نیز به نام خویش زد.^۲

«مولوی» هم مانند بسیاری از اکابر صوفیه به «مهدی نوعی»

(۱) دبستان المذاهب، ج ۱، ص ۳۵۴.

(۲) دکتر زرّین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۷۳.

قائل است و معتقد است که به ریاضت می‌تون امام و هادی و مهدی شد چنان که در مثنوی گفته است:

پس امام حتی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه‌جو هم نهان و هم نشسته پیش رو
از پس هر پرده قومی را مقام صف صف این پرده‌هایشان تا امام^۱
البته این تعبیرات مولوی هیچ ربطی به امامان دوازده‌گانه و
مهدی منتظر امامیه ندارد.

«محقق قمی» می‌گوید: بعضی از ایشان (صوفیه) را عقیده آن است که امام آن انسان کامل است، پس هرگاه به نهایت مرتبه رسید، خدا در او ساکن می‌شود و تکلم می‌کند و گویا این شعر ملائی رومی از این باب است.^۲

می‌گویند: عقیده صوفیه آن است که هر قطبی تا گمنام است همان امام غائب است و اگر مسلم‌الریاسة شد، ظهور کرده، هر قطبی «خاتم‌الاولیاء» است نسبت به گذشته و «فاتح‌الاولیاء» است نسبت به آینده. برخلاف تصوّر صوفیه «مهدی» در اصطلاح مسلمانان به معنی شخصی است که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و عنوان خواص امام دوازدهم شیعه است و در اصطلاح شرع اطلاق «مهدی» به این مفهوم به هیچ کس جز امام غائب صحیح نیست و حتی اطلاق

(۱) مثنوی، دفتر دوم، ص ۸۱۵.

(۲) جامع‌الشتات، ص ۸۰۴.

آن به سایر امامان نیز درست نمی‌باشد.

و نیز اصطلاح «صاحب‌الزمان» عنوان ویژه امام غائب است «کسی که از حواس ظاهری ناپیدا ولی در قلب مؤمنان حاضر است» او که فرزند امام یازدهم، امام حسن عسکری علیه السلام و «فرگس» کنیزی از اسیران رومی بود.^۱

صوفیان از این عنوان نیز مانند سایر عناوین سوء استفاده کرده و در طول تاریخ هزاران شخص فاسد ریاکار را «مهدی» و مرشد و قطب واجب‌الإطاعة دانسته‌اند و کرامات و کشفیات زیادی برای آنها جعل کرده‌اند.

و این که می‌بینیم شاعران صوفی در اشعار خود با سوز و گداز از گمشده‌ای یاد می‌کنند، و در دوری و هجران او ناله سر می‌دهند، اشتباه نکنیم آن گمشده‌ای که آنها در جستجوی او هستند، گمشده عزیز ما نیست. گم‌شده بزرگ ما نشانه‌هایی دارد که جز چشمان شیدای شیفتگان واقعی او را نمی‌بینند و اگر هم ببینند، او را نمی‌شناسند. مثلاً «حافظ» اشعار زیادی درباره پادشاهان و وزیران و پیران دور از وطن گفته و از دوری و هجران آنها اظهار دلتنگی نموده و آه و ناله سر داده است و از نظر یک شیعه دلباخته، این امور به «مهدی موعود» و امام غائب مناسب است. فی المثل گفته

(۱) کمال الدین، ص ۲۳ و ۳۱۷.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

این زبان حال منتظران نستوه و پایدار مهدی موعود است. در

جای دیگر گفته:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست

سر مرا به جز این در حواله گاهی نیست

و نیز گفته:

گفتم روم به خواب و بینم جمال دوست

حافظ ز آه و ناله امانم نمی دهد

یا این که :

حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت

کامکارا نظری کن سوی ناکامی چند

و امثال این اشعار که حافظ به مناسبت دوری و هجران سران

و پیران دور از شهر خود سروده و هیچ ربطی به امام زمان ندارد و او

خود هرگز در این صدد نبوده و برای این منظور شعری نسروده

است و این که می بینم و عاظ و گویندگان مذهبی برخی از اشعار حافظ

و شعرای دیگر را قابل تطبیق با موضوع مورد نظر خود دیده و آن را

با سوز و گداز می خوانند و زمزمه می کنند، این از باب تمثّل است

چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز به اشعار برخی از

شعرای جاهلی تمثّل می جستند، اشکالی ندارد به شرط این که در

جائی که امر به شنوندگان مشتبه می شود، مردم را آگاه کنند و بگویند

اگرچه حافظ یا شاعر دیگر این اشعار را به این منظور نسروده اما با عقیده ما در این مورد مناسبت دارد^۱.

حافظ اساساً در باره امام زمان «مهدی موعود» شعری نگفته است و اشعاری که ذیلاً یادآور می‌شویم، مربوط به امام زمان، «مهدی موعود» نیست:

بسیا که رایت منصور پادشاه رسید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل به فریاد داد خواه رسید

سپهر، دور خوش اکنون زند که ماه آمد

جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر به رگم برادران غیور

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

کجاست صوفی دجال چشم ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چها بر سرم در این غم عشق

ز آتش دل سوزان و دود آه رسید

(۱) البدعة والتحریف، تألیف: شیخ جواد خراسانی، ص ۶۴.

ز شوق روی تو شاهها بدین اسیر فراق

همان رسید کز آتش ببرگ گاه رسید^۱

این نوع اشعار که اسم ممدوح در آن ذکر نشده و یا شده، و بعد از حذف اسم ممدوح بر افراد دیگر نیز قابل انطباق است یعنی هرکس می‌تواند آن را به ممدوح خود تطبیق دهد.

«مولوی» اگر در اشعار ذیل اسم ممدوح خود را ذکر نمی‌کرد، قابل انطباق با «مهدی موعود» نیز بود ولی او تصریح کرده است که امام و مهدی او، «شمس تبریزی» است.

مطربم، سرمست شد، انگشت بر رق می‌زند

پرده عشاق را از دل به رونق می‌زند

رخت بر بندید، ای یاران که سلطان دو کون

ایستاده، بر لوای چرخ، سنجق می‌زند

انبیاء و اولیاء حیران شده در حضرتت

یحیی و یعقوب و یوسف، خوش معلق می‌زند

عیسی و موسی چه باشد، چاکران حضرتش

جبرئیل اندر فسونش، سحر مطلق می‌زند

جان ابراهیم، مجنون گشت، اندر شوق تو

تیغ را بر حلق اسماعیل واسحق زند

(۱) دیوان حافظ، ص ۵۸ به اهتمام انجوی شیرازی، چاپ چهارم، ۱۳۶۱ هـ.ش.

۶۰ مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

احمدش گوید: که واشوقا لنا اخواننا

بر هوای عشق او صدیق و صدق می‌زند

لیلی و مجنون به فاقه آه حسرت می‌خورند

خسرو و شیرین به عشرت جام را دق می‌زند

رستم و حمزه فکنده، تیغ واسپر پیش او

همچو، حیدر گردن هشام و ابرق می‌زند

کیست آن کس کانچنین مردی کند اندرجهان

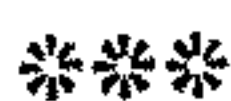
شمس تبریزی که ماه بدر را، شق می‌زند

و از این غزل که در دیوان ملائی رومی است، معلوم می‌شود او

پیر خود را که شمس تبریزی است، امام و هادی و مهدی می‌دانسته،

اعتقادش این بوده که او هفتصد طبقه نور حق را طی کرده و به مرتبه

کمال رسیده است.



مهدی خاتم اولیا و پایان بخش اوصیا

همچنان که حضرت محمد بن عبدالله «خاتم النبیین» ﷺ و پایان بخش همه انبیاء و مرسلین و خاتم و خلاصه همه پیامبران پیشین است، «مهدی موعود» امام دوازدهم نیز «خاتم اولیاء و اوصیاء و پایان بخش سلسله امامان می باشد» به این معنی دائرة نبوت با پیامبر خاتم بسته شد و پایان بخش دائرة ولایت و امامت ولی دوازدهم «مهدی» صاحب الزمان است.

«عطار نیشابوری» درباره ختم نبوت و ختم ولایت می گوید:

از جمیع انبیای هر زمان	شد نبوت ختم بر احمد، بدان
بعد از آن ختم ولایت بر علی است	نور رحمت از کلام او جلی است
بعد حیدر ختم بر مهدی بود	آن که در دین هدی هادی بود ^۱

کسی که خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را انکار کند مثل این است که رسالت تمام پیامبران را انکار کرده است و کسی که خاتمیت حضرت مهدی را انکار نماید، امامان قبلی را هم انکار کرده است.

(۱) مظهرالمجائب، ص ۲۴۷.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

«کأني بكم و قد اختلفتم بعدى بالخلف مني. إلا أن المقر بالأئمة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله المنكر لولدي، كمن أقر بجميع أنبياء الله و رسله ثم أنكر نبوة رسول الله صلى الله عليه وآله والمنكر لرسول الله صلى الله عليه وآله كمن أنكر جميع الأنبياء لأن طاعة آخرنا كطاعة أولنا و المنكر لآخرنا كالمنكر لأولنا...»^۱

«گویا با چشم خود می بینم که بعد از من در مورد جانشین من به اختلاف افتاده‌اید آگاه باشید که هرکس به همه امامان بعد از پیامبر اعتراف کند ولی پسر من را انکار نماید، همانند کسی است که به همه پیامبران اعتراف نموده و رسالت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله را انکار کرده است. زیرا اطاعت آخر ما، اطاعت اول ماست و انکار آخر ما چون انکار اول ماست.»

و در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است:

«من أقر بجميع الأئمة ثم جحد المهدي كان كمن أقر بجميع الأنبياء و جحد محمداً نبوته...»^۲

«هرکس به همه امامان اعتراف کند ولی حضرت مهدی (عج) را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران اعتراف کند ولی حضرت محمد صلى الله عليه وآله را انکار نماید.»

از این روایات معلوم می‌شود موقعیت مهدی موعود در پایان

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰ - اعلام الوری، ص ۴۱۲ - منتخب الأثر، ص ۲۲۶.

(۲) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳.

بخشی سلسله امامان همچون موقعیت رسول خاتم در پایان بخشیدن به سلسله پیامبران می باشد. همانگونه که حضرت محمد ﷺ نبی به عنوان خاتم نبوت، مظهر نبوت مطلقه بود، به همان سان مظهر و خاتم ولایت مطلقه نیز دوازدهمین وصی او حضرت مهدی موعود (ع) بوده است و هر یک از اولیاء با خاتم ولایت، همان نسبتی را دارند که هر یک از انبیاء با خاتم نبوت داشت. همان طوری که دائرة نبوت در خاتم انبیاء به کمال رسید دائرة ولایت نیز که سلسله آن در دوره های مختلف به موازات سلسله نبوت تداوم داشته در شخص امام دوازدهم به کمال نهائی رسیده است.

در روایتی از «فضل بن شاذان» آمده است که شخصی به نام «محمد بن عبدالجبار» روایت کرده که گفت: به سید خود حضرت عسکری علیه السلام عرض کردم فدایت شوم دوست دارم امام و حجت خدا بر بندگانش را بعد از تو بشناسم. فرمود: امام بعد از من پسر من است و همنام و هم کنیه رسول خدا ﷺ می باشد او خاتم حجت های خدا و آخر جانشینان اوست...»^۱

«ابن بابویه» از «جابر بن عبدالله انصاری» روایت می کند: وقتی آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ بر پیامبر نازل شد، گفتم: ای رسول خدا، الله و

(۱) کلم الطیب، ص ۵۶۷.

(۲) سوره نساء: ۵۹.

۶۴ مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

رسول را شناختیم. ولی اولوالأمر که خداوند اطاعتشان را در ردیف اطاعت تو قرار داده، چه کسانی هستند؟ فرمود:

«هُمُ خُلَفَائِي وَ أَيْمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ،
ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ.....».

«آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمین پس از من هستند ای جابر اول ایشان علی بن ابی طالب است و پس از وی حسن و حسین و علی بن حسین و فرزند علی، محمد معروف در تورات به «باقر» که تو او را خواهی دید وقتی دیدی، سلام مرا به او برسان و سپس صادق جعفر بن محمد و بعد موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی».

«ثُمَّ سَمِيَ مُحَمَّدًا وَ كُنِيَ حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتِهِ فِي عِبَادَةِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ -تَعَالَى ذَكَرَهُ- عَلِيَّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا. ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلِيٌّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ».

«و بعد هم نام و هم کنیه من که حجت خدا و بقیه او در روی زمین و نزد بندگان است و فرزند حسن بن علی، که خدا به دست او مشرق و مغرب زمین را خواهد گشود و کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان خواهد شد. به امامت وی کسی پابرجا نخواهد ماند مگر آن کس که خدا قلبش را به ایمان آزموده باشد...»^۱.

و در روایت دیگر علی عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت کرده که

(۱) کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳ - تفسیر کنزالدقائق، ج ۳، ص ۴۳۸.

آن حضرت در بیان «أولی الأمر» یک به یک از ائمه طاهرین تا حضرت عسکری علیه السلام برشمرد و سپس فرمود: و فرزند او حجت قائم خاتم اوصیاء و خلفای من و انتقام گیرنده از دشمنان من است^۱.

و در روایت دیگر تصریح شده بر این که کمال دین محمدی به وسیله حضرت مهدی (عج) است و با وجود او دائرة نبوت و امامت هر دو کامل می شود.

در روایتی از علی علیه السلام آمده است که فرمود:

«یا رسول الله أمنا آل محمد المهدی أم من غیرنا؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لا بل منّا یختم الله به الدین كما فتح بنا»^۲.

«عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه؛ بلکه از ماست خداوند به وسیله او دین را به پایان می رساند کما این که دین را به وسیله ما آغاز نمود».

و همچنین به صریح سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام دوازدهمین امام از پیشوایان معصوم و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت مهدی (عج) است و مکرر فرموده است: «إنّ خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الإثنا عشر أولهم علی و آخره المهدی»^۳.

«خلفا و اوصیاء من و حجتھای خدا بر مردمان بعد از من ۱۲ نفرند که

(۱) کلم الطیب، ص ۵۶۷.

(۲) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۴ و ۹۳.

(۳) ینابیع المودة ج ۳، ص ۱۰۸.

اول آنها علی علیه السلام و آخر آنها مهدی (عج) است.»

و نیز از خود آن حضرت روایت شده است که به «ابو غانم خادم» فرمود:

«أنا خاتم الأوصیاء و بی يدفع الله عن أهلی و شیعتی»^۱.

«من خاتم اوصیاء هستم، خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دفع می‌کند.»

از روایات زیادی که در این باره وارد شده، استفاده می‌شود که فرمانروائی امام زمان زمینه‌ساز قیام قیامت است و ظهور او از نشانه‌ها و علائم نزدیک شدن برپائی قیامت می‌باشد.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

«لا یقوم الساعة حتی یمک رجلٌ من أهل بیتی یواطی إسمه إسمی یملاً الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً»^۲.

«پیش از قیامت مردی از اهل بیت من به سلطنت می‌رسد که همنام من باشد زمین را پر از عدل و داد کند چنان که پر از ظلم و جور شده باشد.»

و در روایت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إنَّ المهدی من عترتی من أهل بیتی یخرج فی آخر الزمان تنزلاً له السماء مطرها و تخرج له الأرض بذرها فیملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما

(۱) کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۸۹ - الغیبة طوسی، ص ۱۴۸ - ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۱۲۶.

(۲) حدیث ۱۹، از چهل حدیث حافظ ابونعیم اصفهانی.

مَلَأَهَا الْقَوْمَ ظَلَمًا وَ جَوْرًا^۱.

«مهدی از عترت و اهل بیت من است و در آخر زمان قیام می‌کند، آسمان به برکت او، باران می‌فرستد و زمین تخمهای خود را می‌رویاند زمین را از عدل و داد پر می‌نماید همچنان که این مردم آن را از ظلم و جور پر کرده باشند».

علاوه بر این روایات، اغلب روایاتی که درباره آن حضرت رسیده، همه حاکی از این است که «مهدی موعود» خاتم اولیاء و اوصیاء و پایان بخش امامان دوازده گانه می‌باشد و موضوع خاتمیت مهدی در میان مسلمانان امری شناخته شده است.

غرض، از ذکر این اخبار نه تنها اثبات خاتمیت امام دوازدهم حجة بن الحسن العسکری علیه السلام است، بلکه بطلان مدعای فرقه ضالّه بابیه و بهائیه نیز می‌باشد که باب و بهاء را امام دوازدهم می‌دانند و نیز نشان دادن جعل و تحریفهائی است که فِرَق صوفیه و سران آنها در موضوع ختم ولایت انجام داده‌اند.

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۴.

سخنان ابن عربی در رابطه با ختم ولایت

در اینجا لازم است به سخنان ضد و نقیض ابن عربی درباره ختم ولایت اشاره‌ای بکنیم. عبارات او در این باره سخت مضطرب و متضاد است از بعضی عبارات وی چنین استفاده می‌شود که او خود مدعی ختم ولایت بوده است. مثلاً در این بیت که می‌گوید:

أنا ختم الولاية دون شك لورث الهاشمی مع المسيح^۱

در گذشته رؤیائی از وی نقل شد که دلالت بر ولایت و خاتمیت وی داشت و در پایان گزارش این رؤیا آورده بود که :

«و استيقظت فشكرت الله تعالى و قلت متأولاً إننى و فى الاتباع فى صنفى كرسول الله فى الأنبياء عليهم السلام و عسى أن أكون من ختم الله الولاية بى»^۲.

«من بیدار شدم و خداوند تعالی را سپاس گفتم و رؤیا را چنین تاویل کردم که من در میان اتباع، در صف خودم، مانند رسول الله هستم در میان انبیاء و شاید کسی باشم که خداوند ولایت را با او ختم فرموده است.»

بعضی از عباراتش دلالت دارد که او حضرت مهدی موعود (عج) را خاتم اولیاء می‌دانسته است چنان که در فتوحات در باب معرفت منزلت وزرای مهدی (عج) که در آخرالزمان ظاهر خواهد شد، می‌نویسد: خداوند را خلیفه‌ای است موجود که ظاهر

می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی میگرداند تا آن خلیفه ولایت کند و او از عترت رسول الله ﷺ و جدش حسن بن علی بن ابیطالب است^۱ او به دنبال این عبارت، پس از ذکر شمایل و فضائل حضرت مهدی (عج) و اوصاف و اعوان و انصار و شرح آغاز و انجام کارش می‌افزاید که:

أَلَا إِنَّ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءِ شَهِيدٌ وَ عَيْنَ إِمَامِ الْعَالَمِينَ فَقِيدٌ

هُوَ السَّيِّدُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ أَحْمَدَ هُوَ الصَّارِمُ الْهِنْدِيُّ حِينَ يَبِيدُ

هُوَ الشَّمْسُ يَجْلُو كُلَّ غَمٍّ وَ ظَلَمَةٍ هُوَ الْوَابِلُ الْوَسْمِيُّ حِينَ يَجُودُ^۲

و از بعضی عبارات دیگرش استفاده می‌شود که ختم ولایت را از آن مردی از عرب می‌داند که اکرم این قوم است چنان که در باب هفتاد و سوم فتوحات می‌نگارد: «اما ختم ولایت محمدی، آن برای مرد عربی است که اصلاً اکرم این قوم است و امروز در زمان ما موجود است و در سال ۵۹۵ من او را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیدگان بندگانش پنهان نموده، مشاهده کردم و نشانه خود را برای من در شهر فاس آشکار ساخت تا این که ختم ولایت را در او دیدم، او خاتم نبوت مطلق است بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند^۳.

(۱) جدش حسین بن علی بن ابیطالب است و این از اشتباهات ابن عربی است.

(۲) فتوحات، ج ۳، باب ۲۶۶، ص ۸ - ۳۲۷.

(۳) فتوحات، ج ۲، ص ۴۹.

باز می نویسد:

«برای ولایت محمدی که مخصوص به این شرع است، ختم خاصی است که در رتبه پائین تر از عیسی علیه السلام است که عیسی علاوه بر مقام ولایت، مقام رسالت نیز دارد، این خاتم در زمان ما متولد شده من وی را در مغرب دیدم و با وی اجتماع کردم، علامت ختمیت را نیز در وی مشاهده نمودم، هیچ ولتی بعد از وی نمی آید مگر این که راجع به او می باشد، همان طور که پس از محمد هر پیامبری آمد به او راجع بود»^۱.

اما اکثر عبارات وی صراحت دارد در این که عیسی علیه السلام دارای مقام ولایت مطلق است از جمله در فتوحات می نویسد: «چاره ای نیست از نزول عیسی علیه السلام و حکم او در میان ما به شریعت محمد، خداوند شریعت محمد را بدو وحی می کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی کند مگر آن طور که محمد صلی الله علیه و آله - اگر حاضر بود - حکم می کرد با نزول او اجتهاد مجتهدین مرتفع می گردد، پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده، حکم نمی کند بلکه به شریعت محمد صلی الله علیه و آله حکم می کند که احياناً اطلاع وی به آن به واسطه اطلاع به روح محمد است که از طریق کشف، شرع وی را اخذ می نماید پس عیسی علیه السلام از این وجه صاحب و تابع محمد و خاتم اولیاست و این از شرف نبی ماست که ختم اولیاء در امت وی با نبی رسول مکرمی

چون عیسی علیه السلام است او افضل این امت محمدی است ^۱ «حکیم ترمذی» در کتاب «ختم الأولیاء» بدین نکته تنبیه کرده و به فضیلت وی بر ابوبکر و غیر او شهادت داده است زیرا اگرچه او در این امت محمدی ولّیتی است ولی در نفس الأمر نبی و رسول است و لذا در روز قیامت وی را دو حشر است، حشری در زُمره انبیاء و رسول که با لوای نبوت و رسالت محشور می‌شود و اصحابش تابع اویند و او مانند سایر رسل متبوع است و حشری هم با ما و در میان جماعت اولیای این امت دارد که تحت لوای محمد محشور می‌گردد و تابع وی می‌باشد و او مقدم است بر جمیع اولیاء، از عهد آدم تا آخرین ولّیتی که در عالم وجود می‌یابد. پس خداوند برای وی میان نبوت و ولایت جمع فرموده است و در روز قیامت از رسل کسی نیست که تابع وی، رسول باشد مگر محمد صلی الله علیه و آله که در این روز در جمع اتباع او عیسی و الیاس علیهما السلام محشور می‌گردند ^۲.

و نیز در همان کتاب آورده است که: «همانا وقتی که عیسی علیه السلام نازل شده حکم نمی‌کند مگر با شریعت محمد و او خاتم اولیاء است و از شرف محمد است که خداوند ولایت امتش و ولایت مطلقه را با نبی رسول مکرمی ختم فرموده است پس وی را در روز قیامت دو حشر است که با رسل به عنوان رسول محشور می‌شود و با

(۱) کتاب ختم الأولیاء، ترمذی که به سبب تبعید وی از «ترمذ» مفقود گشته ولی ابن عربی این کتاب را داشته و نسخه‌ای از آن را در کتاب فتوحات مکیه حفظ کرده است.

(۲) فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۸۴، باب ۲۴.

ما به عنوان ولی و تابع محمد ﷺ^۱.

و در جای دیگر تصریح کرده است که ختم ولایت علی الإطلاق عیسی علیه السلام است^۲. و همچنین در همان کتاب در جایی که درباره روح محمدی سخن می‌گوید، می‌نویسد: این روح محمدی را در عالم مظاهری است که مظهر اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی، و ختم ولایت عامه است که او عیسی علیه السلام است^۳.

«ابن عربی» در جایی مقام قطبیت و خاتمیت را از آن خود دانسته و راجع به مهدی (عج) می‌نویسد: «والختم لیس بالمهدی المسّمی المعروف بالمنتظر، فإنّ ذلك من سلالته و عترته و الختم لیس من سلالته الحسیة ولكنه من سلالة اعرافه و اخلاقه»^۴.

«یعنی ختم ولایت به وسیله مهدی که معروف به منتظر است، نمی‌باشد زیرا او از نسل و عترت او است و ختم ولایت از نسل حسی او نیست ولکن از نسل اخلاق و روش او است، بلکه من قطب و خاتم اولیاء هستم».

ملاحظه می‌شود عبارات «ابن عربی» درباره ختم ولایت سخت مضطرب و بلکه متضاد و متناقض است. چنان که بعضی از تابعان و شارحان آثارش گرچه کوشیده‌اند این تضاد و تناقض را رفع نمایند، ولی کاری از پیش نبرده‌اند زیرا تضاد موجود در عبارات ابن عربی

(۱) همان کتاب، ج ۱، ص ۱۵۰، باب ۱۴. (۲) همان کتاب، ج ۲، ص ۴۹.

(۳) همان کتاب، ج ۱، ص ۱۵۱. (۴) همان کتاب، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.

شدیدتر از آن است که بتوان آن را برطرف ساخت^۱.

«ابن عربی» با این همه ادعائی که در عرفان و تصوف داشته، در رابطه با مسأله‌ای که در میان مسلمانان امری شناخته شده است، عقیده واحد ثابتی ارائه نداده است.

او حتی خود را از معرفت‌شناسی امام زمانش بی‌نیاز پنداشته و در کتاب فتوحات مکیه آورده است:

ix «انی لم أسأل الله أن یعرفنی امام زمانی و لو كنت سألته لعرفنی»: «من از خداوند نخواستم تا امام زمانم را به من بشناساند و اگر می‌خواستم می‌شناساند».

x «ابن عربی» با گفتن این کلام خود را از شناختن امام زمان بی‌نیاز پنداشته و حدیث مشهور: «من لا یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» «هرکس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ دوران جاهلیت مرده است»، را نادیده انگاشته است.

«فیض کاشانی» به همین جهت وی را به شدت مذمت کرده و رسوای خدا و سرگردان شیاطین و حیران در زمینه علوم دانسته است و سخنانش را متناقض با عقل و مخالف با شرع و احیاناً سست‌تر از خانه عنکبوت و بالاخره موجب خنده کودکان و ریشخند زنان خوانده است^۲.

(۱) در این باره به کتاب تحقیقی «محبی الدین بن عربی» نوشته دکتر محسن جهانگیری مراجعه شود.
(۲) بشارة الشیعة، ص ۱۵۰.

سخنان ابن عربی در خصوص مسألة ولایت به قدری سست و بی پایه است که حتی از طرف برخی از صوفیان طرفدارش نیز مورد طعن و انتقاد قرار گرفته است. «سید حیدر آملی» (متوفای ۷۸۷ هـ ق) که خود از صوفیان وحدت وجودی و در این اصل از پیروان «ابن عربی» است، عقیده وی را در خصوص ولایت، که ولایت کلیه مطلقه را به عیسی علیه السلام نسبت داده و او را خاتم ولایت مطلقه دانسته و مهدی (عج) را در اظهار شریعت جدش به وی نیازمند پنداشته و خود را هم خاتم ولایت مقیده خوانده، نادرست و ناروا تشخیص داده^۱. و در مقابل تأکید کرده است که عقل و نقل و کشف هر سه متفق است که مقام خاتمیت ولایت مطلقه از آن حضرت علی علیهما السلام و مقام خاتمیت ولایت مقیده از آن مهدی موعود علیه السلام است که از فرزندان آن حضرت است و مرتبه اقلّ وزیری او از وزرای مهدی (عج) به مراتب کثیری از مرتبه «محبی الدین» و امثالش بالاتر است و اصلاً اینان را این شایستگی نباشد که با مهدی علیه السلام مقایسه گردند که نسبت کمال ایشان به کمالات مهدی (عج) از نسبت قطره به دریا و ذره به خورشید هم کمتر است^۲.

باز «سید حیدر» در همین مسألة ولایت از ابن عربی خرده گرفته و بر وی پرخاش کرده و در رعایت ظاهر مذهب - مذهب تسنن - متعصبش خوانده است که چرا در معرض استشهاد به مقام

(۱) جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۴۳۲، ۴۲۰، ۴۱۹.

(۲) جامع الأسرار، ص ۴۴۵، ۴۴۴.

ولایت نام شیخین (ابوبکر و عمر) را آورده و آنان را از اولیاءالله شمرده و از علی علیه السلام و اولادش نامی نبرده است با این که به خوبی می دانسته است که این مقام و منزلت از آن علی علیه السلام است و او قطب الأقطاب و کمل است.

خلاصه به نظر «سید حیدر»، ابن عربی در مسألة ولایت به راه خطا رفته و شاید هم دچار تعصب خارج از حد گشته، و حق را ندیده و نشناخته و در خصوص مسألة ولایت نسبت به دیگران ناقص است^۱.

آری سخنان ابن عربی در مسألة ولایت از چند وجه نادرست و نارواست:

وجه اول: ادعای ولایت.

وجه دوم: ادعای خاتمیت آن برای خود.

وجه سوم: اثبات ولایت مطلقه از برای حضرت عیسی علیه السلام نه برای حضرت علی علیه السلام.

وجه چهارم: اعتقاد به احتیاج حضرت مهدی علیه السلام در اظهار شریعت جدش به عیسی علیه السلام.

وجه پنجم: این که در معرض استشهاد به مقام ولایت نام شیخین را آورده و از علی علیه السلام و اولادش نامی نبرده است.

(۱) جامع الأسرار، ص ۴۴۷.

راجع به وجه اول باید گفت: ولایت به آن معنا که امامان دوازده گانه شیعه ائنا عشریه به آن متّصف می باشند، نسبت آن بر غیر آنها نارواست و عنوان ولایت و ولی به این معنی در غیر ایشان به کار نرفته است و مسلماً مقصود ابن عربی و سایر صوفیان نیز از ولایت همین معنا بوده است و لذا اطلاق عنوان «ولی» بر آنان صحیح نیست و نوشتن کتابهایی از قبیل «تذکرة الأولیاء»^۱ و «جمهرة الأولیاء»^۲ و امثال آن برخلاف نظر اولیای دین و ناسازگار با فرهنگ اصیل اسلامی می باشد.

اما راجع به وجوه دوم و سوم که برگشت همه به خاتمیت ولایت است، گفته می شود به موجب دلائل فراوان خاتم ولایت محمدیه، حضرت مهدی (عج) امام دوازدهم از ائمه دوازده گانه است لا غیر.

اما راجع به وجه چهارم: به موجب روایات حضرت عیسی به هنگام ظهور حضرت مهدی از آسمان فرود می آید و پشت سر حضرت مهدی (عج) به نماز می ایستد و از او تبعیت می نماید.

«ابو سعید» از پیغمبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:

«مَنْ الَّذِي يَصَلِّي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلْفَهُ»^۳ «کسی که عیسی بن

مریم ﷺ پشت سر او نماز می گزارد، از ما خاندان است.»

(۱) نوشته فریدالدین عطار نیشابوری.

(۲) نوشته سید محمود ابوالفیض منوفی حسینی.

(۳) حدیث ۲۸ و ۲۹ از احادیث چهل گانه ابونعیم اصفهانی با سلسله سند ذکر کرده است.

«جابر بن عبدالله انصاری» از پیامبر ﷺ روایت نموده که

فرمود:

«ینزل عیسی بن مریم علیه السلام فبقول أمیرهم المهدی تعال و صل بنا
فبقول: أَلَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِهَذِهِ
الْأُمَّةِ»^۱.

«چون اصحاب مهدی (عج) قیام کنند، عیسی بن مریم از آسمان فرود
آید امیر قیام کنندگان به عیسی می گوید بیا تا با تو نماز بگذاریم، عیسی می گوید:
شما خود برخی بر برخی دیگر امیر هستید و این لطف خدا نسبت به این امت
است.»

پس عیسی علیه السلام از این وجه تابع حضرت محمد و مهدی خاتم
اولیاست و این از لطف خدا نسبت به این امت است.

دوران نیابت خاصه

به موجب روایات زیادی که هم‌اکنون در دسترس همگان قرار دارد، غیبت امام دوازدهم، به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱ - غیبت صغری یا صغیره^۱ که از سال ۲۶۰ هجری از زمان رحلت امام حسن عسکری علیه السلام شروع شده و تا سال ۳۲۹ مدت ۶۹ سال ادامه داشته است.

۲ - غیبت کبری یا تامه که از سال ۳۲۹ آغاز و تا وقتی که خداوند بخواهد، ادامه خواهد یافت.

در دوران غیبت صغری امام غائب به ترتیب و یکی پس از دیگری چهار نایب داشت که شیعیان توسط آنان با امام خود در ارتباط بودند و آن چهار نفر که به «نواب اربعه» و سفرای خاص امام عصر در غیبت صغری معروفند که عبارتند از:

۱ - «ابوعمر و عثمان بن سعید عمری».

وی از وکلای امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام و نماینده

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۶۱ - الغیبة طوسی، ص ۲۴۴۳.

آنها و آن دو بزرگوار او را شیخی موثق وصف کرده‌اند.

امام حسن عسکری علیه السلام چون نام طولانی او را بشنید فرمود: در یک مرد این دو نام جمع نمی‌شود و لذا دستور داد که کنیه او را که «ابو عمرو» باشد برهم زنند و وی را عمری نامیدند.^۱

با وجود نقش بسیار مهم عثمان بن سعید (نخستین سفیر) در منابع امامیه به تاریخ وفات او اشاره نشده است. مورخان متأخر کوشیده‌اند یک تاریخ تقریبی نشان دهند و از اینرو گفته‌اند: سفارت «عثمان بن سعید» تا سال ۲۶۵ ادامه داشته است.^۲

۲ - «ابو جعفر، محمد بن عثمان عمری»

چون «عثمان بن سعید» فوت کرد، پسرش «ابو جعفر محمد بن عثمان» طبق دستور امام حسن عسکری علیه السلام و نص پدرش «عثمان بن سعید» از جانب امام قائم علیه السلام به جای پدر نشست. نامه‌ای که از ناحیه مقدسه به مناسبت فقدان عثمان بن سعید به پسرش محمد بن عثمان صادر شده، حاکی از موقعیت والای این پدر و پسر نزد امام غائب (عج) می‌باشد.^۳

امام عصر علیه السلام در نامه‌ای به وی نوشت:

«و أمّا محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه و عن أبیه من قبل فانه ثقتی،

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰ - الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷ - اعلام الوری، ص ۳۹۶.

(۲) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴. (۳) بحار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.

کتابه کتابی»^۱.

«اما محمد بن عثمان عمری که خدای از او و پدرش راضی و خشنود شود، مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است.»

توقعیات امام عصر (عج) در امور مهم دینی در طول حیات وی با همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر می شد، از ناحیه مقدسه صادر می گشت و به شیعیان می رسید، شیعیان جز او کسی را به نیابت نمی شناختند و به دیگری مراجعه نمی کردند، علائم و کرامات زیادی از وی ظاهر شد و معجزات امام زمان (عج) به دست وی آشکار می گردید و امور بسیاری را از جانب امام به شیعیان ابلاغ می نمود که همه باعث بصیرت آنان در خصوص امام دوازدهم گردید.^۲

«محمد بن عثمان» ابتدا فعالیت خود را به عنوان وکیل امام دوازدهم و دستیار اصلی سفیر نخست آغاز نمود و بعد از رحلت پدرش مستقیماً به عنوان مقام سفیر آن حضرت انجام وظیفه می نمود که سرانجام سال ۳۰۵ به درود حیات گفت.^۳

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

«ابوالقاسم حسین بن روح» به عقیده شیعه امامیه، سومین

(۱) بحار، ج ۵۳، ص ۱۸۱ - الزام الناصب، ص ۱۲۹.

(۲) بحار، ج ۵۱، ص ۳۵۰.

(۳) الغیبه، ص ۲۲۳ - ابوالفداء، تاریخ مختصرالدول، ص ۱۱ و ۶۹.

نائب امام قائم است و در زمان غیبت صغری، و بعد از عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد بن عثمان از ناحیه امام زمان علیه السلام بدین مقام برگزیده شده است.

وی در دوران امامت امام حسن عسکری علیه السلام از صحابه خاص آن حضرت به شمار می‌رفته و به اصطلاح باب آن حضرت بود.

«حسین بن روح» پس از وفات «محمد بن عثمان» به عنوان نائب سوم امام غائب به دارالنیابة بغداد درآمد و در آنجا جلوس کرد و بزرگان شیعه گرداگرد او نشستند، «ذکاء» خادم «ابوجعفر» با عصا و کلید و صندوقچه او به نزد «حسین بن روح» آمد و گفت:

«ابو جعفر مرا فرمود که چون مرا به خاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست، این اشیاء را تسلیم او کن. این صندوقچه حاوی انگشتریهای ائمه است»^۱

نخستین توقیعی که به دست «حسین بن روح» صادر شد، به تاریخ یکشنبه ۲۴ شوال ۳۰۵ هـ بود^۲. او سرانجام در هیجدهم شعبان سال ۳۲۶ دیده از جهان بریست و شیعیان را در غم و اندوه فرو برد^۳ پس از حسین بن روح، «ابوالحسن علی بن محمد سمری» جانشین او شد^۴.

(۱) ذهبی، تاریخ الإسلام، پاورقی، ۱۳۲ ب.

(۲) الغیبة، طوسی، ص ۲۴۲، چاپ نجف. (۳) کمال الدین، ص ۵۱۷.

(۴) الغیبة، ص ۲۴۲.

۴ - علی بن محمد سَمُرِی؛ خاتم سُفراء

چهارمین و آخرین سفیر امام عصر علیه السلام ابوالحسن علی بن محمد سمیری یا سیمیری است. طبق روایت شیخ طوسی، حسین بن روح، علی بن محمد سمیری را به جانشینی خود برگزید^۱. و به گفته طبرسی این تعیین با تصریح و دستور امام دوازدهم صورت گرفت^۲. مدّت سفارت «سَمُرِی» به حدی کوتاه بود که نمی توانست تغییرات قابل ملاحظه‌ای در روابط بین خود و وکلا به وجود آورد. طبق روایت شیخ صدوق وکلا او را به عنوان سفیر راستین امام به رسمیت می شناختند و وجوهات شرعی را به وی تقدیم می داشتند^۳. چون هنگام رحلت «ابوالحسن سمیری» فرا رسید، به وی گفتند چه کسی را جانشین خود قرار می دهید؟ او در جواب توقیعی درآورد و به مردم نشان داد. این توقیع یک هفته قبل از رحلت سمیری از سوی امام دوازدهم صادر شده بود و شش روز پس از صدور این توقیع، وکلای اصلی بر بستر مرگ سفیر چهارم حاضر شدند و از او پرسیدند که وصی تو کیست؟ پاسخ داد: لله امر هو بالغه و قضی، امر، امر خداست و او ابلاغ خواهد فرمود^۴.

این آخرین کلامی بود که از سمیری سفیر چهارم شنیده شد از آن پس ارتباط مستقیم بین سفیران و امام دوازدهم پایان یافت و

(۱) الإحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۷ - ۲۹۶.

(۲) مدرک قبل. (۳) کمال الدین، ص ۵۱۷.

(۴) کمال الدین، ص ۵۱۶ - الغیبة، طوسی، ص ۲۴۳.

علی بن محمد سمري خاتم وكلا و پايان بخش سفيران امام دوازدهم عنوان يافت.

روز وفات علي بن محمد سمري كه پايان غيبت صغري و آغاز غيبت كبرى بود، عمر شريف حضرت ولي عصر عليه السلام ۷۴ سال تمام بود كه مدت چهار سال و شش ماه و ۲۳ روز آن را در عهد پدر بزرگوارش سپري نمود و مدت ۶۹ سال و پنج ماه و هفت روز ديگر را در دوران سفارت چهار نائِب خاصش گذراند.

البته از روايات تاريخي چنين استفاده مي شود كه غير از چهار نائِب خاص، افراد ديگري نيز از سوي امام قائم (عج) سمت وكالت داشته اند. اين افراد در گوشه و كنار در بين شيعيان بوده و به وسيله ارتباط با آن حضرت مشكلات مردم و شيعيان را حل مي کرده اند تفاوت عمده اين وكلا با چهار نائِب خاص در اين بود كه:

اولاً - سفير با خود حضرت روبرو مي شد و آن حضرت را مي ديد، نامه ها و اموال مردم را تسليم مي كرد و نيازها و خواسته هاي آنان را به عرض آن حضرت مي رساند و پاسخهاي لازم را دريافت مي نمود ولي نمايندگان ديگر چنين توفiqي را نداشتند كه مستقيماً با امام در ارتباط باشند، بلكه ارتباط آنان با امام با وساطت سفير انجام مي گرفت.

ثانياً - مسؤليت سفير در غياب امام مخصوص به منطقه خاصي نبود ولي وكيل و نماينده، فقط در يك منطقه مسؤليت داشت و لذا سفير در هر زمان بيش از يك نفر نبوده، ولي تعداد نمايندگان

بیشتر بوده‌اند و اسامی تمامی این نمایندگان نیز در روایات ذکر شده است.^۱

آیا جنید از وکلای امام زمان بود؟

از اینجا معلوم می‌شود که ادعای صوفیه - به ظاهر شیعه - دائر بر این که جنید بغدادی از وکلای امام زمان بوده، کاملاً واهی و بی‌اساس است.

صوفیه اشاعه می‌دهند: «در دوره غیبت چون خلاف فضل الهی است که بندگان را بدون راهنمای ظاهر گذارد و بدون راهنما امر دین و سلوک حق مختل بماند از ناحیه مقدسه حضرت امام عصر (عج) اجازه راهنمایی برای جنید صادر گردید و از آن جناب تاکنون مأذونین که عالم به شریعت و شیخ طریقت باشند، بوده‌اند. که راهنمایی خلق را عهده‌دار می‌باشند»^۲.

یکی دیگر از سران صوفیه نه به‌طور صریح، بلکه در لفافه می‌نویسد:

«اولین قطب در زمان غیبت شیخ الطائفه جنید بغدادی بود، پس از ایشان سلسله اقطاب مأذون که اجازه‌شان در امر طریقت و درایت با واسطه به امام می‌رسد»^۳.

(۱) در این باره به کتاب «آخرین امید» از ص ۱۱۴ تا ۱۲۲ مراجعه شود.
(۲) رساله باب ولایت، ص ۳۲۶، ۳۲۷. (۳) خورشید تابنده، ص ۳ - ۴۲.

این ادعا بستگی دارد به این که امام زمان (عج) جنید را به عنوان نائب قبول فرمایند و در این صورت حتماً می‌بایست توقیعی از ناحیه مقدسه برای او صادر می‌شد چنان که برای نواب اربعه و حتی وکلای آنان توقیعاتی صادر گردیده است چون چنین توقیعی از ناحیه مقدسه صادر نشده است، پس مسلماً چنین ادعائی دور از حقیقت و موجب ضلالت و گمراهی دیگران می‌باشد.

اساساً خود جنید هم در حال حیات خود چنین ادعائی نکرده است و اگر ادعا می‌کرد، مسلماً مورد اعتراض علمای شیعه قرار می‌گرفت و در لعنش توقیع صادر می‌گردید چنان که «حسین بن منصور حلاج» خود را رسول امام غائب و وکیل و باب آن حضرت معرفی کرد^۱ و به شدت مورد طعن و لعن و اعتراض علما و فقهای شیعه قرار گرفت. و توقیع از طرف صاحب‌الأمر به دست «حسین بن روح» برای لعن جماعتی که یکی از آنان «حسین بن منصور حلاج» بود، ظاهر شد^۲.

به هر حال برخی از فرّق صوفیه - که به ظاهر ادعای تشیع می‌کنند - اخیراً نسبت خویش را به جنید بغدادی می‌رسانند و او را مجاز در ارشاد از ناحیه حضرت حجت ابن الحسن العسکری (روحی و ارواح‌العالمین فداه) می‌دانند^۳.

(۱) عرفان و تصوّف، تألیف نگارنده، ص ۳۹۸ به بعد.

(۲) الإحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۰ - ۲۸۹.

(۳) خورشید تابنده، ص ۴۲ - ۴۳ - رساله باب ولایت، ص ۳۲۷ - ۳۲۶.

برای این که واهی و بی اساس بودن چنین ادعائی روشن شود، لازم است جنید بغدادی را بهتر بشناسیم.

«شیخ ابوالقاسم جنید بن محمد» (متوفی ۲۹۷ یا ۲۹۸ هـ ق) خزار، زجاج، قواریری بغدادی - هرچند در بغداد نشو و نما یافت، اصلش از نهاوند - بود. از مشاهیر عرفا و اکابر مشایخ صوفیه می باشد و نزد آنان معروف و مشهور است و گاهی به قطب اعظم، سید الطائفة، استاد الطریقة، قطب العلام، تاج العارفین، تاج العرفاء، شیخ طائفة، شیخ المشایخ و طاوس الفقراء موصوفش دارند.

جنید در فقه و حدیث شاگرد «سفیان ثوری» و یا «ابو ثور ابراهیم بن خالد» - استاد فقهی امام شافعی - بود و در مذهب شافعی و مذهب ابو ثور کلبی فقیه به شمار می آمد^۱ و با «ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی» هم صحبتی نسبتاً طولانی داشت از مجموع روایات و اسناد راجع به حارث محاسبی چنین برمی آید که وی در حدود ۱۶۵ در بصره به دنیا آمده است و پدرش مذهب قدری داشت. در فقه، شاگرد امام شافعی بود. اما چون بعضی سخنانش رنگ و بوی مقالات متکلمان داشت، امام «احمد بن حنبل» وی را بدان سبب متهم

(۱) ابن جوزی، صفة الصفة، ج ۲، ص ۲۳۵ - تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۴۱ - وفيات الأعیان، ج ۱، ص ۳۲۳ - حلیة الأولیاء، ج ۱۰، ص ۲۵۵ - طبقات الشافعیة سبکی، ج ۲، ص ۲۸ - طبقات الشافعیة، قاضی ابن شهبه، ج ۱، ص ۷۶ - البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۱۱۳ - شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۲۸ - الرسالة القشیرية، ص ۲۴ - العبر، ج ۲، ص ۱۱۰ - طبقات الصوفیة، ص ۱۱۵ - روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۴۷ - تاریخ یافعی، ج ۲، ص ۲۳۱ - نفحات الأنس، ص ۸۰ - لواقح شعرانی، ج ۱، ص ۹۸ - تذکرة الأولیاء، ص ۵ - روضات الجنان، ج ۲، ص ۳۵۳ - بستان السیاحة، ص ۳۷۵.

ساخت و او ناچار شد بغداد را ترک گوید. وفاتش در ۲۴۳ هـ ق بود و می‌گویند فقط چهار نفر بر جنازه او حاضر شدند^۱. «محاسبی» کتب و رسائلی در اصول دین در رد معتزله و شیعه و غیر اینها نوشته است^۲.

غرض، از این موضوع اساتید و مشایخ جنید بغدادی است که همه آنها سنی شافعی بودند، و خود او نیز مذهب شافعی داشت و لذا نام ایشان در کتابهای طبقات الشافعیة ذکر شده است.

این خلاصه اطلاعاتی است که در باره جنید بغدادی در تواریخ و منابع آمده است، لیکن در این اواخر نویسنده کتاب «اصول تصوف» دکتر «احسان‌الله استخری» بر خلاف منابع تاریخی مدعی شده است که:

«گمان می‌بریم ثبوت مذهب تشیع اثنی عشری برای جنید بدیهی باشد»^۳.

بدین ترتیب برای اولین بار جنید بغدادی در میان صوفیان به ظاهر شیعه، شیعه معرفی گردید در حالی که تمامی منابع و مآخذ برخلاف این ادعا گواهی می‌دهند. متأخرین از سران صوفیه به این دروغ و ادعای بی‌اساس شاخ و برگ دادند و درباره مجاز بودن جنید

(۱) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۱۱، ۲۱۶. (۲) مدرک قبل.

(۳) اصول تصوف، ص ۱۱۴.

از ناحیه امام زمان نیز برای نخستین بار «معصوم علیشاه» به طور
مجمل نوشت:

«تکمیل از خدمت سری سقطی یافت و به امر آن جناب، بلکه به
فرموده امام، به ارشاد عباد پرداخت»^۱.

پس از آن «سلطان حسین تابنده» برای اولین بار ادعا کرد که:

«شیخ جنید در زمان حضرت عسکری علیه السلام از طرف ایشان مجاز
در دعوت بود و در زمان قائم نیز آن سمت را داشت ولی بیعت و تربیت
او به توسط شیخ سری بود»^۲.

و در جای دیگر نوشته‌اند:

«و چون زمان او مقارن با زمان غیبت بوده و اجازه از طرف
قرین الشرف حضرت قائم نیز داشته»^۳.

و یا می‌نویسند:

«و جنید هم از شیعیان و درک خدمت حضرت هادی و
حضرت عسکری علیه السلام و حضرت حجة (عجل الله فرجه الشریف) نمود و از
آن بزرگواران مجاز بود»^۴.

(۱) طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۳۸۹.

(۲) نابغه علم و عرفان، ص ۶۰، چاپ تابان، ۱۳۳۳ - ۱۳۷۴.

(۳) یادداشتهای سفر به ممالک عربی، ص ۲۵.

(۴) همان مدرک، ص ۲۶.

بعد از آن «حاج علی تابنده» در پی سخنان پدرش گفته است

که:

«جناب «سری سقطی» و جانشین وی «شیخ جنید بغدادی» به ائمه معصومین علیهم السلام زمان خود حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت امام عسکری و مولانا حجت قام علیه السلام ارادت داشتند و از آن بزرگواران مجاز بودند و فقط تربیت سری توسط معروف کرخی و تربیت جنید توسط سری بود»^۱.

عجیب است که دکتر «احسان الله استخری» مدعی تشیع جنید بغدادی شده، برای ادعای خود مدرکی ارائه نکرده است و لیکن در تدوین زندگینامه جنید به مصادر و مآخذی اشاره نموده که در آنها برخلاف عقیده او جنید بغدادی در فقه شاگرد «ابو ثور ابراهیم بن خالد» استاد فقهی شافعی و در مذهب، پیرو «سفیان ثوری» معرفی شده است.

نویسنده کتاب «از کوی صوفیان تا حضور عارفان» سید تقی واحدی «صالح علیشاه» می نویسد:

«راستی چه چیز موجب شده است که دکتر احسان الله استخری تمامی مصادر و مآخذ تحقیقی که در تدوین زندگینامه جنید بغدادی مورد استفاده قرار داده و به آن استناد کرده، توجه به نظریاتشان ننموده که گفته اند جنید بغدادی فقیه مذهب ابو ثور

(۱) خورشید تابنده، ص ۴۱.

ابراهیم ابن خالد استاد فقه شافعی یا مذهب سفیان ثوری دشمن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را داشته است؟ نویسنده مزبور پاسخ این سؤال را به عهده خوانندگان گذاشته است.^۱

«معصوم علیشاه» که برای نخستین بار عنوان کرده است که: «او به فرموده امام به ارشاد عباد پرداخت»^۲ چون نمی توانسته است موضوع شاگردی جنید بغدادی را نزد ابو ثور و پیروی وی از سفیان ثوری را کتمان کند، می نویسد: «در سن هفت سالگی به تحصیل فقه و سایر علوم رسمیه پرداخته و چون اشتداد بلیه تقیه به ازدیاد رسیده بود، مذهب صوری را گاه به سفیان ثوری منسوب می داشت و فقه را نزد «ابوعلی ثور» که مهین شاگرد امام شافعی بود، تحصیل می نمود»^۳.

مسأله تقیه جنید برای اولین بار به وسیله معصوم علیشاه عنوان شده و از جعلیات او می باشد و هیچ کدام از کسانی که درباره جنید تحقیقاتی کرده اند، همان طور که به مسأله تشیع و نیابت جنید اشاره ای نکرده اند، درباره تقیه او نیز مطلبی را عنوان ننموده اند.^۴

یکی دیگر از نویسندگان متأخر صوفیه در رساله رهبران طریقت و عرفان می نویسد:

«جنابش (جنید) از هفت سالگی به تحصیل علوم پرداخت و

(۱) از کوی صوفیان تا... ص ۱۶۳. (۲) طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۳۹۸.

(۳) همان کتاب.

(۴) مقایسه شود با از کوی صوفیان تا... ص ۱۶۳.

فقه را نزد «ابوعلی ثور» شاگرد امام شافعی خواند و کامل کرد و در بیست سالگی به فتویٰ دادن پرداخت»^۱.

سپس به تبعیت از معصوم علیشاه مسأله «تقیّه» را عنوان کرده و نوشته است:

«به مناسبت شدت تقیه نسبت مذهب صوری خود را به سفیان ثوری می‌داد تا آن که تحت تربیت باطنی و فیض روحی جناب سری در طریقت به درجه کمال رسید و به دریافت اجازه ارشاد و هدایت از طرف جناب سری و تأیید آن حضرت از حضرت امام علی النقی علیه السلام مفتخر آمد»^۲.

البته سخنانی از این قبیل تماماً ادعای بدون دلیل است زیرا در هیچ‌کدام از منابع صوفیه و غیر صوفیه اثری از آنها به چشم نمی‌خورد و هیچ‌کدام از کسانی که به عصر جنید نزدیک بوده‌اند و درباره او چیزی نوشته‌اند، به تشیع او یا اجازه او از ناحیه مقدسه امام زمان اشاره‌ای نکرده‌اند و در منابع امامیه اسامی وکلای امام غائب که زیر نظر نواب اربعه به سرپرستی امام زمان علیه السلام توانستند سازمان سفارت و نیابت را در مقطع حساس اداره نمایند، ذکر شده است ولی در هیچ‌کدام از آنها نامی از جنید بغدادی به عنوان سفیر و نایب برده نشده است و حتی نام او جزو مخالفین سفرای چهارگانه نیز ذکر نشده است به این معنی نام جنید در میان کسانی که به دروغ ادعای

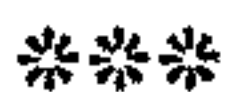
(۱) رهبران طریقت و عرفان، ص ۱۳۸. (۲) رهبران طریقت و عرفان، ص ۱۳۸.

سفارت یا نیابت کرده‌اند نیز دیده نمی‌شود.

از این گذشته، نام جنید در طبقات الشافعیة آمده ولی در کتابهای رجال شیعه نامی از او دیده نمی‌شود با این وجود، چه کسی -جز صوفی- می‌تواند ادعا کند که جنید بغدادی مورد تأیید امام علی‌النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و امام زمان (عج) بوده است؟!!

پس نتیجه می‌گیریم:

مسألة تشیع و سفارت و نیابت جنید بغدادی از جمله جعلیات مؤلف کتاب «طرائق الحقائق» معصوم علیشاه شیرازی رهبر فرقه نعمت‌اللهی است که فقط به درد خرقه‌پوشان خانقاه و دراویش ریش‌پهن می‌خورد.



آخرین پیام

امام زمان (عج) در آخرین توقیع خود به آخرین سفیرش،
دستور داد:

«ولا تُوص إلى أحدٍ فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة
القائمة فلا ظهور إلا أن يأذن الله تعالى...»^۱.

«درباره نیابت و وکالت به هیچ کس وصیت مکن تا به جای تو بنشینند،
زیرا غیبت کامل فرا رسید، دیگر تا روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد،
ظهوری نخواهد بود.»

این امر به وضوح بر پایان ارتباط مستقیم بین امام و سفرا و
وکالایش دلالت دارد و امام در این توقیع از اختتام غیبت صغری و
آغاز غیبت دوم یا غیبت کبری خبر داده و وجود هرگونه سفیری را
در دوران غیبت کبری منتفی می‌داند.

امام با صدور این توقیع راه هرگونه سوء استفاده را برای
منحرفان مسدود نموده و وکلای آن حضرت فعالیت‌های پنهانی و

(۱) الغیبة، طوسی، ص ۳ - ۲۴۲ - کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲۰ - بحار الأنوار، ج ۵۱، ص

زیرزمینی خود را متوقف کردند و از جمع آوری خمس و سایر وجوہات مذہبی امتناع ورزیدند به این معنی که سازمان مخفی امامیه (وکالت) که در زمان امام صادق علیه السلام تأسیس شده بود، با این توقیع منحل گردید و از این به بعد هرکس ادعا می کرد که سفیر امام است، در میان شیعیان به عنوان دغلباز و منحرف و بی دین تلقی می گردید به همین جهت امامیه وقتی که «محمد بن احمد بن محمد بن عثمان عمری» معروف به «ابوبکر بغدادی» نوۀ سفیر دوم مدعی شد که سفیر امام غائب است، او را لعن کردند^۱.

آخرین پیام امام، وجدان شیعه را نسبت به هرگونه نیرنگ و هرگونه بهانه‌ای برای پایان بخشیدن به این انتظار و خروج مهدی منتظر (عج) هشدار داد^۲ و جلو هرگونه فاجعه و سوء استفاده را گرفت.

با صدور این توقیع پایان دوران نیابت خاصه اعلام شد و نوبت نوّاب عامّه فرا رسید و امر مراجعۀ شیعه به عموم فقهای جامع الشرائط محوّل گردید و از این جهت چهار نائب دوران غیبت صغری را نائب خاصّ گفتند که نیابت آنها به طور خصوصی یعنی به نصب و تعیین خاصّ آن حضرت بود و بدان سبب فقهای عظام را نائب عامّ گفتند نیابت آنان را به طور کلی امضاء فرموده است چنان که در توقیع «اسحاق بن یعقوب» که به وسیلۀ نائب دوم ابلاغ شده،

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸ - ۳۷۷.

(۲) تاریخ فلسفۀ اسلامی، پروفیسور کربن، ترجمۀ فارسی، ص ۱۰۳.

فرموده:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»^۱.

«در حوادث و مشکلاتی که برای شما پیش می‌آید، به راویان احادیث ما مراجعه کنید که آنان حجت من و من حجت خدا برای شما هستم».

صاحب جواهر در توضیح کلام امام می‌گوید:

«مراد امام از این کلام این است که فقهاء حجت من هستند بر شما در تمام اموری که من در آنها حجت بر شما هستم»^۲.

و در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهِ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهِ؛ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ»^۳.

«یعنی هرکدام از فقهاء که بتواند خود را ضبط و نگهداری کند و دین خود را حفظ نماید، مخالف هواهای نفسانی خود و مطیع امر خدا باشد، بر عوام مردم است که از همچو کسی تقلید نمایند».

بعد امام فرمود:

«وَهُمْ بَعْضُ فَقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمْ» «یعنی کسانی که دارای این

فضائل و ملکات عالیه باشند، بعضی از فقهای شیعه هستند نه همه آنها».

(۱) کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

(۲) جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۸.

(۳) احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴ - ۳۶۳ - وسائل الشیعة، کتاب قضاء، باب ۱۰.

پس به موجب این دو روایت و روایات دیگر، در زمان غیبت کبری فقهاء و مجتهدین نیابت امام را به عهده دارند.

بنابراین گفتار آنان در غیبت کبری سندیت داشته و مانند گفتار امام لازم الاجراء است. پس طبق این مبادی و اصول در غیبت کبری مقام بابیت مسدود و رجوع به علماء در امر دین مفتوح گردید.

در غیبت صغری، چون نائب خاص وجود داشت، مراجعه مردم به خود امام تا حدودی ممکن بود و اگر از فیض مشاهده حضوری محروم بودند، از فیض مراجعه کتبی به وسیله نائب خاص محروم نبودند و می توانستند حوائج و سؤالات خود را از خود امام شخصاً استعلام نمایند ولی مردم در غیبت کبری از هر دو فیض محروم گشتند و فیض رؤیت و وساطت به طور کلی منقطع گردید.

نواب اربعه نسبت به فقهاء دو امتیاز ویژه دارند: یکی آن که به اسم و به شخص به نیابت مُنتصب گشته اند دیگر آن که ایشان سمت رسالت در رسانیدن حوائج و سؤالات مردم به آن حضرت داشتند ولی فقهاء سمت مرجعیت دینی و بیان معارف و احکام را دارند. پس شیعیان نه تنها باید گول صوفیها و شیخیها، بلکه گول مطلق کسانی که ادعای ولایت و مرشدیت دارند، نخورند زیرا دعوی ایشان اگر ولایت مطلقه بالاستقلال نباشد، لااقل برگشت به دعوی

نیابت خاصه می‌کند^۱.

آری آن دسته از صوفیان که در میان شیعیان زندگی می‌کنند و ادعای تشیع دارند و نتوانسته‌اند مثل صوفیهای سنی، ولایت ائمه دوازده‌گانه را انکار کنند و ولایت صوفیه را در کنار امامت شیعه قرار دهند، ولایت قمریه صوفیه را در عصر غیبت مطرح کرده‌اند که مسلماً قادر به اقامه دلیل برای اثبات مدعای خود نمی‌باشند.

صوفیه در کنار فقهاء که «رُوات احادیث» هستند و امام عصر (عج) آنان را حجت خود بر خلق معرفی کرده است، رؤسای خود را قرار داده‌اند و بلکه بالاتر از آن منصب شریف نیابت خاصه را مطرح کرده‌اند و با چنین روشی رؤسای فِرَق تصوّف را در عرض ولایت مطلقه الهیه قرار داده برای آنان مقامی شبیه مقام عصمت قائل شده‌اند چنان که یکی از سران فرقه ذهبی می‌نویسد:

«ولایت جزئیه اقتباسی است از مشکوة صاحب ولایت کلیه شمسیه در هر عصر مثل قمر از شمس فی کل الزمان»^۲.

و دیگری از سران فرقه گنابادی معتقد است:

«ولایت جزئیه مربوط به اولیاء جزء است که چون ماه نور ولایت خویش را از خورشید می‌گیرند و ولایتشان بالعرض است نه بالذات»^۳.

(۱) محمد جواد خراسانی، مهدی منتظر، ص ۲۵.

(۲) تحفة الوجود، ص ۹. (۳) خورشید تابنده، ص ۱۴.

صوفیان مدعی تشیع، در عصر غیبت کبری با بافته‌های خیالی خود همچون «ولایت شمسیه» و «ولایت قمریه» ولایت بدون امامت را مطرح کردند و «ولایت قمریه» را در مقابل ولایت فقها که جایگاهش در تشیع مشخص است، مطرح نمودند تا بتوانند ولایت را از تخصیص انداخته و مسأله تعمیم ولایت یعنی همگانی نمودن ولایت و عمومیت دادن آن را به صورت ولایت جزئیة قمریه تحقق بخشیده در دوران غیبت کبری منصب نیابت خاصه نه به شکل نواب اربعه زمان غیبت صغری، بلکه به صورت نمایندگان نواب اربعه مطرح کنند چنان که یکی از سران آنها می‌نویسد:

«نایب عام در زبان اهل عرفان آن مجازست که در تمام امور مجیز نایب و مأذون باشد و نایب خاص آن است که در شغلی معین اجازه یا به مثل فتوی یا جماعت یا جمعه یا اخذ حقوق یا قضاوت یا دستگیری»^۱.

در پایان می‌افزاید:

«دراویش که قائل به نیابت خاصه‌اند با آن که آنها نایب عام و خاص هر دو را معتقدند، لکن به معنی اوّل»^۲.

یکی از رؤسای فرقه ذهبیه می‌نویسد:

«پیر عشق (قطب صوفیه) کسی است که شخص را همراهی می‌نماید تا به حضور مبارک شاه عشق که حضرت معصوم علیه السلام است

و بدون توسط پیر عشق محال است مقصود سالک که معرفت حضرت حجة الله است به عمل آید»^۱.

«ملاً سلطان» می نویسد:

«ای عزیز من اگر خواهی که راه به ملکوت جویی و از نور ملکوت مستنیر شوی و در تحت لوای حضرت قائم داخل شوی و مجاهد فی سبیل الله باشی از رقیب نفس بیرون شو و خود را بر فتراک ولایت بند و دست به دست شیخ مجاز ده و آن صورتی ملکوتی را به دل خود وصل کن»^۲.

و «ملاً علی» معروف به «نور علی» می نویسد:

«وکلاء را در غیبت صغری سفارت ظاهریه به اطلاعات جزویه است تا زمان معین و رجال و اولیاء را سفارت باطنیه کلیه»^۳.
صوفیه با تعمیم دادن ولایت و عمومیت بخشیدن به آن رئیس هر فرقه با سندی را «ولی» خوانده و معرفت را به اعتبار روایت «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة»^۴ واجب دانسته اند. غافل از این که این روایت به وجود امام معصوم علیه السلام اختصاص دارد.

بعضی از رؤسای صوفیه روایت «ولو خلت الأرض ساعة واحدة من حجة الله لساخت بأهلها ولكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه»^۵

(۲) بشارت المؤمنین، مقدمه، ص ۲۲.

(۴) دلائل الصدق، ص ۶ و ۱۳.

(۱) تحفة الوجود، ص ۱۷.

(۳) صالحیه، چاپ دوم، ص ۲۲۳.

(۵) کتاب الغیبة، ص ۳۲.

۱۰۰ مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

را به خود اختصاص داده‌اند در صورتی که هیچ‌یک از نوّاب خاص و عام آن حضرت چنین ادعائی نکرده‌اند.

«محمد حسین گنابادی» معروف به «صالح علیشاه» می‌نویسد:

«چون وجود حجت نزد شیعه در همهٔ ازمنه لازم است و امتیاز شیعه و سنی و امتیاز شیعه از غیر شیعه این است که شیعه به‌طور کلی از اهل طریقت و غیر آنها معتقدند که هیچ زمانی زمین از حجت خالی نیست و اهل طریقت واقعی در زمان غیبت هم درباره نمایندهٔ واقعی امام غائب، همین عقیده را دارند این است که شیعه می‌گوید: در هر زمانی نمایندهٔ خدا لازم است به این معنی که همان‌طوری که در قرآن به وضوح می‌فرماید: «انی جاعل فی الأرض خلیفة»^۱.

ملاحظه می‌کنید این رئیس صوفیه، چطور مرموزانه روایت «ولو خلت الأرض ساعة واحدة من حجة الله لساخت بأهلها...» را به خود اختصاص داده است در صورتی که هیچ‌کدام از نوّاب خاصه و عامه حضرت حجة‌ابن‌الحسن چنین ادعائی نکرده‌اند.^۲

سران صوفیه نوعی ولایت به نام «جزئیة قمریة» برای خود قائلند که این دعوی برگشت به دعوی نیابت خاصه است یعنی به ادعای آنها صاحب چنین ولایتی دارای منصب شریف نیابت خاصه می‌باشد و لذا صوفیه ذهبیه از نوع اغتشاشیه «نایب را باب‌الله

(۱) یادنامهٔ صالح، ص ۲۳۰.

(۲) از کوی صوفیان تا حضور عارفان، ص ۱۴۴.

اعظم»^۱ می‌دانند پس نایب خاص از نظر آنان باب ولایت محسوب می‌شود یعنی همان‌طور که ماه از خورشید کسب نور می‌کند، و نورانیت دیگران به واسطه نور ماه یعنی به واسطه رئیس صوفیه است و این موقعیتی است مانند ماه تابان مستفیض و منیر از شمس ولایت که منظور امام زمان روحی فداه باشد و نورافشانی به هر که با او محاذات داشته باشد.^۲

یکی از سران همین فرقه می‌نویسد:

«چون شخص حجّة‌الله که صاحب فقر محمدی است جلّت عنایتها اکنون به امرالله تعالی در حجاب بشریت و غیبت است لهذا شخص ولی جزء که مرآت شمس وجه مبارک او است همیشه در بین مخلوق حاضر است و از جانب سنی آن جوانب در تربیت عالم و آدم بل جمیع اشیاء امکانیه، از این جهت گفته‌اند مربی عالم قمر است و کسب نور از شمس دارد»^۳.

«محمد حسن گنابادی صالح علیشاه» نیز در اجازه «محمدی

سلیمانی تنکابنی» می‌نویسد:

«و پس از غیبت مظهر ولایت کلیه مطلقه-سلام‌الله علیه- که صورتاً دسترسی به ظاهر بشریت آن حضرت نبود باب ولایت جزئیة مفتوح و مأذونین درایت و روایت که رشته اجازه هر یک مضبوط بوده و در این جزء زمان که عنایت الهی شامل حال این ذرّه

۱) مناجات خمسة عشر، ص ۵۱. ۲) از کوی صوفیان تا...، ص ۱۴۵.

۳) قواتم الأنوار، ص ۳۹.

بی مقدار «محمد حسن صالح علیشاه» غفر ذنوبه گردیده..»^۱.

صوفیان سران خویش را واسطه فیض بین حق و مردم می دانند چنان که ملاعلی گنابادی این مطلب را به صورت داستانی چنین بیان کرده است:

«توسل به حق و علی بی واسطه و بدون مظهر، مرید را در ابتداء نشود و بایزید یا علی می گفت و بر آب می رفت پیروان به امر او یا بایزید می گفتند و می رفتند یکی شنید و یا علی گفت فرو رفت او را نجات داد و فرمود: تو به بایزید برس آنگاه علی به طلب»^۲.

و لذا به عقیده آنها شناختن مرشد از شناختن امام زمان کفایت می کند به قول صاحب «مجمع السعادات» «سلطانعلی شاه گنابادی» هر کس امام خود را بشناسد حاجت به انتظار ظهور حضرت قائم (عج) نخواهد داشت^۳.

صوفیان در این مقطع از زمان با یک تردستی خاصی اجازه خویش را در کنار اجازه روائی که اختصاص به فقهاء دارد، قرار داده تا مشروعیت خود را به اثبات برسانند، چنان که سلطان حسین تابنده معروف به «رضاعلیشاه» می نویسد:

«علماء در روایت و تبلیغ احکام شرعیه و عرفا در درایت و تلقین اذکار و دستور قلبیه اجازه یافته اند»^۴.

(۱) نامه های صالح، ص ۲۹.

(۲) صالحیه، ص ۳۳۴.

(۳) مجمع السعادات، ص ۲۵۴.

(۴) رساله رفع شبهات، ص ۱۵.

«حاج علی تابنده» این دو اجازه را لازم و ملزوم هم می‌داند و

می‌گوید:

«چنان که علمای اعلام نیز در ابلاغ امور شریعت و احکام ظاهری اسلام مأمور به تبلیغ دین مبین هستند و در حقیقت وظیفه ایشان مربوط به جنبه رسالتی پیامبر اسلام و ابلاغ احکام و حفظ آن است و همان‌طور که ظاهر و باطن از هم جدا نیست، احکام شریعت نیز از آداب طریقت لاینفک است و این دو گروه عالم و عارف لازم و ملزوم یکدیگرند»^۱.

آنچه را که صوفیان به اصطلاح شیعه زیربنایش را ریخته‌اند، تفکیک دو بخش از ولایت است که تفکیک‌پذیر نیستند به این معنی که ولایت‌امری ایام غیبت کبری را به صورت ظاهر و باطن تشیع درآورده‌اند و هرکدام را به عهده شخصی گذارده‌اند و تعجب‌آور این که حقیقت ولایت را که حقیقت تشیع می‌باشد، به خود نسبت داده‌اند. چنان که یکی از سران آنها تحت مقاله‌ای نوشته:

«معتقدیم که حقیقت تشیع نزد ماست»^۲. که این ادعای آنها یک ادعای واهی و کاملاً بی‌اساس است و مخالف صریح توقیع شریف حضرت حجة ابن الحسن (عج) و سایر روایات باب می‌باشد و افزون بر این که از آیات و روایات یک چنین تقسیم‌بندی استفاده نمی‌شود، بلکه چنین تفکیکی خیانت به اسلام و اصول تشیع می‌باشد^۳. این نهایت وقاحت و بی‌شرمی صوفیان است که با این وضع ادعا می‌کنند که حقیقت تشیع پیش آنهاست.

(۲) رساله باب ولایت، ص ۳۰.

(۱) خورشید تابنده، ص ۱۶.

(۳) مراجعه شود به کتاب «از کوی صوفیان تا حضور عارفان» تألیف سید تقی واحدی صالح علیشاه که خود از سران صوفیه بوده و موفق به توبه شده است.

بیعت با امام زمان (عج)

بیعت و مبایعت به معنی هم‌عهدی و عقد بستن با یکدیگر است و در لغت شرع چنین آمده است: مبایعت معاقد و معااهده است انگار که هر کدام از دو طرف بیعت آنچه نزدش هست، به دیگری واگذار کرده و خود را کلاً در اختیار او قرار داده است.^۱

بیعت در اسلام، قراردادی است که بین مردم و امام منعقد می‌شود گویا امام در ازای فروش خدمت خود، اطاعت و فرمانبرداری مردم را دریافت می‌دارد.

ماهیت بیعت یک نوع قرارداد و معااهده میان بیعت کننده از یک سو و بیعت پذیر از سوی دیگر است و محتوای آن اطاعت و حمایت از بیعت شونده است و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می‌کنند، درجات مختلفی دارد از لحن آیات و روایات استفاده می‌شود که بیعت یک نوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می‌باشد. بنابراین بیعت کننده حق فسخ ندارد ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند، می‌تواند بیعت خود را بردارد و فسخ کند.

در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که از سوی خدا نصب می‌شوند، هیچ نیازی به بیعت نیست زیرا لازمه مقام نبوت و امامت، وجوب طاعت است همانگونه که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

پس اگر چنین است، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله همواره از مسلمانان بیعت می‌گرفت. که دو نمونه آن صریحاً در قرآن آمده است: یکی

(۱) مجمع البحرین، ماده بیع، ص ۳۴۵. (۲) سوره نساء: ۵۹.

«بیعت رضوان» در سوره فتح، و دیگری بیعت با اهل مکه در سوره ممتحنه است.

در پاسخ آن گفته می‌شود: این بیعتها یک نوع تأکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می‌گرفته است.^۱

از روایات استفاده می‌شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم علیه السلام باید برای خدا باشد. به تعبیر دیگر: بیعت از اموری است که «قصد قربت» در آن لازم است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی برای آنها مهیا شده است:

«رجلُ بايع إماماً لا يبایعه إلا للدنيا إن أعطاه منها ما يريد وفي و إلا كَفَّ»^۲. «یکی از آنها کسی است که با امامی بیعت کند و از آن هدفی جز دنیا نداشته باشد که اگر خواسته‌اش را به او بدهد، به بیعتش وفا می‌کند و الا خودداری خواهد کرد».

شکستن بیعت و نقض عهد با امام از بزرگترین گناهان است تا امام در اجرای احکام الهی قدم برمی‌دارد و قوانین شریعت را به مورد اجرا می‌گذرد. نقض عهد و مخالفت وی حرام می‌باشد. این دستور در شرع مطهر اسلام، رکنی مهم برای بقای وحدت و استحکام و قدرت جماعت است آیات زیادی در این باره در قرآن کریم آمده است که ماحصل همه آنها، امر به وفای بر عهد و پیمان می‌باشد که از صفات ممتاز مؤمنان به خدا و رسول است و مذمت از شکستن پیمان و نقض بیعت می‌باشد که از صفات بارز کفار و فاسقان است.^۳

(۱) تفسیر نمونه، ۲۲، ص ۷۳. (۲) تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۷۳.

(۳) تفصیل این بحث را می‌توانید در مجله مسجد، شماره ۲۴ از ص ۲۲ تا ۳۰، مقاله نگارنده، مطالعه کنید.

حاصل معنای مبیعت آن است که: بیعت کننده ملتزم شده و عهد و پیمان محکم بسته به این که شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند و از هیچ چیز از آنچه مربوط به او است، دریغ نرزد و جان و مال خود را در راه او نثار کند.

رسول خدا ﷺ در خطبه غدیر همه امت را امر فرمود با امامان اینگونه بیعت نمایند^۱ به این معنی که مردم را به بیعت با امیر مؤمنان و حسن و حسین و امامان دیگر از فرزندان حسین ﷺ امر کرد و عهد و پیمان به اطاعت ایشان را به مردم گوشزد فرمود با این که امامان معاصر اهل آن زمان نبودند و این به خاطر وجوب التزام مردم با جان و مال به پیروی از دستورات آنان می باشد که خود نشانه تحقق یافتن ایمان است.

و این مطلب از جهت کمال وضوح نیازی به دلیل و برهان ندارد و بر آن دلالت دارد روایتی که از طرق سنی و شیعه آمده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«من مات و لا بیعة علیه مات میتة جاهلیة»^۲: «هرکس بمیرد در حالی

که نسبت به امام بیعتی در گردن او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

برای این که غیبت امام زمان باعث نشود شیعیان امام خود را فراموش کنند، بهتر است هر روز بعد از ادای فرائض پنجگانه و هر روز جمعه به خصوص با ولی عصر امام زمان (عج) تجدید عهد و بیعت نمایند و دعاهاى خاصى وارد شده که مشتمل بر تجدید عهد و بیعت با آن حضرت است. در دعائی که خواندن آن برای هر روز

(۱) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۷۴.

(۲) کافی، ج ۱، ص ۳۷۱ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸ - کنز العمال، ج ۱، ص ۱۰۳، شماره ۴۶۳.

روایت شده، پس از ابلاغ درود و سلام بی‌پایان از طرف تمام اهل ایمان در سراسر جهان به آن حضرت می‌گوئیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُّ لَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً فِي رَقَبَتِي». «خدایا من در این روز و در هر روز با او تجدید عهد و پیمان می‌کنم، عهد و عقد و بیعتی را که بر گردن گرفته‌ام».

و در پایان تأکید می‌کنیم که: «اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَكَ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱. «بار خدایا این بیعت از او در عهده من است تا روز قیامت».

مرحوم علامه مجلسی در کتاب «المزار» از بحار الأنوار پس از ذکر این عهد می‌گوید:

«در بعضی از کتب قدیم دیده‌ام که بعد از این دعا، دست راست خود را بر دست چپ بزند مثل دست زدن در بیعت»^۲.

و از جمله دعاهای وارده دعای عهد است که مشتمل بر تجدید بیعت از حضرت صاحب‌الأمر است در روایتی که «سید بن طاوس» و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند، آمده است که فرمود: «من دعا إلى الله تعالى أربعين صباحاً بهذا العهد كان من أنصار قائمنا فإن مات قبله أخرجته الله تعالى من قبره و أعطاه بكل كلمة منه ألف حسنة و مَحَى عنه ألف سيئة».

«هرکس چهل روز این دعا را بخواند، از یاران حضرت قائم (عج) خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن حضرت جهاد نماید و به شماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می‌شود و هزار گناه از او محو گردد».

(۱) مصباح الزائر، ص ۲۳۴ - بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۰.

(۲) بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱.

و در یک فراز از همین دعا می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي
عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا».

«بار خدایا من در بامداد آن روز از زندگی خود و تمام دوران زندگانیم
عهد و عقد و بیعتی را که از آن حضرت برگردن دارم، با او تجدید می نمایم که
هرگز از آن عهد و بیعت برگردم و بر آن پایدار بمانم».

و نیز لازم است عهد و بیعت با آن حضرت در هر جمعه نیز
تجدید شود و این بیعت از بهترین و مهمترین حسنات و کاملترین و
تمامترین عبادات شمرده شده است.

علاوه بر این، در زیارتنامه های آن حضرت نیز بارها به
مسأله تجدید بیعت اشاره شده است.

بیعت به معنی شرعی آن از لوازم ریاست عامه و از آثار
سلطنت مطلقه پیامبر یا امام است و ریشه معنی آن تعهد و التزام به
ریاست او است که بدان وسیله بیعت کننده تحت تسلط حکومت و
ریاست او قرار می گیرد و باید مطیع اوامر و دستورات او باشد و نزد
ما هیچ شبهه ای نیست در این که ریاست عامه و ولایت مطلقه و
حکومت کامله از سوی خداوند به رسول خدا حضرت محمد ﷺ و
امامان دوازده گانه جانشینان بر حق آن حضرت اختصاص یافته
است.

در این رابطه آیات و روایات زیاد است از جمله در دعای
حضرت سیدالساجدین علیه السلام آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لَخَلْفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعَ أَمْنَائِكَ فِي

الدرجة الرفیعة التي اختصصتهم بها قد ابتزوها»^۱.

«بار خدای این جایگاه و مقام (رهبری خلق و امامت) مخصوص خلفا و جانشینان و برگزیدگان تو است و جایگاههای امنای تو در درجه و پایه بلندی است تو ایشان را که به آن اختصاص داده‌ای (دشمنان) آن را از ایشان ربودند». پس بیعت کردن از لوازم و ویژگیهای ریاست عامه و ولایت مطلقه پیامبر و امام می‌باشد به طوری که بیعت با او بیعت با خداوند متعال است همچنان که در خطبه غدیر و غیر آن آمده، پس هر که با او بیعت کند، با خدای تعالی بیعت کرده و هر کس از او روی گرداند، از خداوند روی گردانده است.

امام صادق علیه السلام در روایتی به «مفضل بن عمر» فرمود:

«یا مفضل کل بیعة قبل ظهور القائم علیه السلام فبیعته کفر و نفاق و خدیعة لعن الله المبیاع لها و المبیاع له، بل یا مفضل یسند القائم علیه السلام ظهره الى الحرم و یمد یدہ فتری بیضاء من غیر سوء لدى طلوع الشمس و یقول: هذه یدالله و عن الله و بأمرالله ثم یتلو هذه الآیة: «إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَكَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ یدالله فَوْقَ أیدیهم فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا یَنكُثُ عَلٰی نَفْسِهِ»^۲.

«ای مفضل هرگونه بیعتی پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است خداوند کسی را که این بیعت را انجام دهد و کسی را که با او بیعت شود، لعنت کند. ای مفضل قائم (عج) به هنگام طلوع آفتاب پشتش را به حرم (کعبه) تکیه می‌دهد و دستش را که سفید و نورانی است، برای پذیرش بیعت دراز می‌کند و می‌فرماید: «این دست خدا و از سوی خداست و به فرمان

(۱) صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

(۲) سورة فتح: ۱۰ - بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۸ - ارشاد مفید، ص ۳۴۳ - الزام الناصب، ص ۶ - بشارة الإسلام، ص ۲۱.۲۶۸

خداست» سپس این آیه را تلاوت می‌کند: «آنها که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت فقط با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس پیمان شکنی کند، به زیان خود پیمان شکن است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، خداوند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد»، سپس نخستین کسی که با او بیعت می‌کند، جبرئیل است آنگاه فرشتگان و نزدیکان و یاران آن حضرت»

این حدیث چنان که می‌بینید، صریح است در این که بیعت کردن به این معنی از ویژگیهای امام و از لوازم ولایت مطلقه آن بزرگوار است و در حقیقت بیعت با پیامبر و امام بیعت با خداست و دست خدا بالای دست آنهاست.

بیعت در نظر صوفیه

صوفیه که از هر نمدی کلاهی برای خود می‌دوزند، از موضوع بیعت نیز سوء استفاده‌ها کرده‌اند آنان چنین پنداشته‌اند که بیعت کردن با شیخ واجب است و آن جزء ایمان است و ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد و این بیعت را «بیعت ولویه» و «بیعت خاصه ایمانیه» نامیده‌اند و بیعت گرفتن را از ویژگیها و مناصب مشایخ صوفیان برشمرده و گفته‌اند: بیعت گرفتن جایز نیست مگر برای کسی که از مشایخ آنها اجازه داشته باشد و به صورتی که نزد آنها مقرر و ثبت گردیده و این مطلب از اصول کار آنهاست که آن را پایه‌ای برای ریاست و دامی برای شکار عوام بر گرفته‌اند.^۱

یکی از رؤسای آنان در تفسیرش که آن را «بیان السعادة»

(۱) مکیال المکارم، ترجمه، ج ۲، ص ۳۴۵.

نامیده، در تفسیر سوره توبه پس از سخنانی درباره وجوب بیعت در تمام زمانها و لزوم ارتباط یافتن با دست شیخ، می گوید:

«و این بیعت سنتی پایدار بوده از زمان آدم تا هنگام ظهور دولت خاتم صلی الله علیه و آله به طوری که اهل دین کسی را اهل نمی شمردند، مگر با بیعت کردن با صاحب آن دین یا با کسی که او را برای بیعت گرفتن از مردم نصب کرده بود و برای آن شرائط و آدابی بوده مقرر و نزد آنها مخفی، و به خاطر شرافت آن بیعت و جلوگیری از ابتذال آن نزد کسی که اهلیت آن را ندارد، در هر دینی پس از قوت گرفتن و رحلت صاحب آن مخفی می شده است»^۱.

یکی دیگر از سران صوفیه، بعد از این که به اخذ بیعت در شرایع سابق تا زمان قائم آل محمد (عج) اشاره می کند و می نویسد:

«پس چنین امر لغو نباشد»^۲ به این معنی که باید در زمان غیبت هم همان بیعتی که در شرایع مراعات می شده است، صورت گیرد.

و دیگری نوشته است: «تا دوره امروز که دوره امام دوازدهم حضرت حجة ابن الحسن ولی عصر که امروز دوره آن بزرگوار است که البته و باید با آن بزرگوار در پشت پرده غیبت است و البته خلاف فضل الهی بود که یک هم چون مهمی که موجب تکمیل دین و موجب حقیقت است، در مدت غیبت از بین رفته باشد، این بود که خود آن بزرگوار یک نفر از اصحاب خودشان را مأمور کردند که از طرف آن حضرت بیعت بگیرد، بیعت بگیرد یعنی چه؟ یعنی بیعت بگیرد برای امامت امام دوازدهم و این اجازه ای که آن حضرت مرحمت فرمودند همینطور دست به دست و سینه به سینه همیشه هست تا

(۱) بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲، ص ۲۸۰، چاپ دانشگاه تهران.

(۲) صالحیه، ص ۳۱۲ - حقیقت، ص ۵۳۶.

ظهور آن بزرگوار»^۱.

چنین ادعائی در هیچ جای تاریخ دیده نشده است و در هیچ یک از اخبار و آثار از آن یاد نگردیده است و ادعائی کاملاً بدون دلیل است. آنها بدون اقامه دلیلی ادعا می‌کنند: همان بیعتی را می‌گیرند که از زمان آدم تا قائم آل محمد روحی فداه ادامه داشته است و در حقیقت برای حضرت حجت بیعت می‌گیرند چنان که نوشته‌اند:

«و امام غائب هم هست اما چون عموم مردم دسترسی به آن حضرت ندارند و بر همه واجب است که با امام بیعت کنند، تا داخل اسلام شوند، بدون بیعت اسلام حقیقی برای کسی حاصل نشود هر که اسلام را قبول دارد، اما بیعت نکرده او به ظاهر مسلمان است در آخرت نجات مسلمانی ندارد لذا امروز ما برای امام بیعت می‌گیریم از مردم»^۲.

و دیگری نوشته است:

«در زمان غیبت امام زمان (عج) این امر مهم که موجب آیه مبارکه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ که موجب اكمال دین است، ساقط و نسخ نشده باشد لذا باید عقلاً و نقلاً و فضلاً در زمان غیبت هم این عمل را انجام دهند و آنها مجازین در درایت و بزرگان عرفا می‌باشند که به اجازه متصله به وسائط به امام علیه السلام از مستعدین اخذ بیعت می‌نمایند»^۳.

البته این نه اعتقادی است که فلانی و فلانی از فلان فرقه دارند، بلکه به طور کلی فکر صوفی بدین اساس استوار است.

غرض، «بیعت» در نزد صوفیه اساس دین و دیانت به عقیده

(۲) رساله احوال کیوان قزوینی، ص ۹.

(۱) رساله جذیبه، ص ۷۱.

(۳) رساله باب ولایت، ص ۱۰۷.

آنها است ولایت عبارت است از بیعت با ولی امر که به واسطه آن صورت ملکوتی شیخ داخل قلب می شود مقصود از ایمان همان بیعت با مرشد است که خداوند دیگر صاحب بیعت را عذاب نکند اگرچه قاصر باشد و مقصود از نماز همین بیعت است»^۱.

به اعتقاد صوفیه، کسی که طالب صوفیگری است، با بیعت با شیخ مجاز صورت ملکوتی شیخ داخل قلب او می شود و همان صورت، مظهر تام خدا و مظهر رسول خدا ﷺ است^۲ به این معنی «آن کس که بیعت خاصه ولویه با امام یا مشایخ امام کرد و صورت ملکوتیه نورانیه امام به دل او متصل شد، همان صورت، قائم وجود او است»^۳.

پس آن شیخ بیعت گیرنده، امام زمان صوفی می شود و گمان نمی کنم هیچ کس جز صوفی که عقل و هوش خود را از دست داده، حاضر شود چنین ادعائی را بپذیرد و شیخ سراپا نقص را امام زمان خود بشناسد.

صوفیه معتقدند:

«باید نماینده الهی پیغمبر یا امام یا نماینده مجاز از امام بوده باشد زیرا بیعت معامله با خداوند است و تا صحت نمایندگی شخص از خداوند ثابت نشود، نمی توان آنچه را که خاص حق است، با او انجام داد»^۴.

در این صورت رئیس هر فرقه تنها کسی است که می تواند بیعت قبول کند و یا کسانی که از طرف او مجاز باشند و لذا یکی از سران آنها گفته: «صوفی اسم است از برای کسی که به صدق ارادت دست به دست نبی وقت یا خلیفه او داده»^۵.

(۲) بشارة المؤمنین، ص ۲۰ - ۲۱.

(۴) رساله رفع شبهات، ص ۱۸.

(۱) ولایت نامه، ص ۱۷۳.

(۳) بشارة المؤمنین، ص ۲۰، ۲۱.

(۵) بشارة المؤمنین، ص ۳۱۹.

در نظر صوفیه رئیس هر فرقه‌ای حتماً از جانب خدا انتخاب می‌شود حالا چگونه خدای تعالی شخص مورد نظر خویش را انتخاب می‌کند، حيله و تزویری است که در لابلای نوشتارهای آنان به چشم می‌خورد.^۱

رئیس یکی از فرقه‌ها ی‌گوید: «باید من الله باشد که کوری دلیل کوری نگردد»^۲.

و دیگری گفته است: «این مقام باید در علم و قدرت و سایر اوصاف الهی سرآمد اهل عالم باشد به قسمی که در زمان غیبت امام وجودش کافی از امام باشد»^۳.

سومی در مدح رئیس فرقه می‌نویسد:

«مظهر ذات است و زُبدهٔ ممکنات، لنگر عرش است و داور فرش به معنی، علی است^۴ و به صورت ولی، به حقیقت غائب است و به ولایت نائب، ذاتش قائم است و لطفش دائم به عنایت هادی و به هدایت مهدی به ظاهر خلق است و به باطن حق»^۵.

سران صوفیه که این همه تعریف و تمجید و فضیلت تراشی برای خودشان کرده‌اند، اگر حقیقت مطلب برای کسانی که از حضور دورترند معلوم نباشد، مسلماً برای خود آنها و نزدیکانشان کاملاً روشن است که هیچ‌کدام از آنها واجد این اوصاف و شایستهٔ این القاب نیستند و تمامی این القاب خاصه رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان و امامان معصوم و حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام است.

(۱) از کوی صوفیان ... ص ۱۷۶. (۲) صالحیه، ص ۲۱۸، چاپ دوم.

(۳) صالحیه، ص ۲۱۸، چاپ دوم.

(۴) یعنی شأن باطنی او همان شأن علی امیرالمؤمنین علیه السلام است!

(۵) عرفان الحق، ص ۱۳.

راستی که سران صوفیه خیلی بی شرم و حیا می باشند!! بالاخره دروغ هم هرچه باشد، اندازه‌ای دارد؟! آیا حق‌کشی و عناد از این بالاتر که انسان یک شخص بدعتگذار و دور از قرآن و سنت را این چنین بزرگ نماید؟!!

گرچه سخنان صوفیه بی دلیل و از نظر مذهب امامیه واضح البطلان می باشند، ولی بد نیست در اینجا از آنها سؤال بکنیم و آن این که: ادعا می کنند بیعت واجب است بر دست شیخ انجام گردد و شخص معینی را که برای گرفتن بیعت اینگونه تعیین مینمایند، آیا از باب نیابت خاصه است یا نیابت عامه؟ اگر بگویند: به سبب نیابت خاصه است، می گوئیم علاوه بر این که این دعوی ادعای بدون دلیل است در مذهب امامیه اختلافی نیست که نیابت خاصه در زمان غیبت کبری قطع گردیده و هرکس چنین ادعائی بکند، به عنوان دغلباز و بی دین تلقی می گردد و اگر بگویند به نیابت عامه است، پس اختصاص آن به شخص خاص برای چیست؟

و اگر بگویند: تعیین شخص خاص با تعیین و اجازه شیخ نسبت به او انجام می شود، می گوئیم: ایراد ما بر شیخ است که:

اولاً: چرا شیخ تعیین کند؟

ثانیاً: تعیین کردن شخص خاص از سوی او برای چیست؟

چون که در شرع هیچ گفتاری غیر از گفتار معصوم حجیت ندارد مگر این که به معصوم منتهی گردد، کدام معصوم چنین اجازه‌ای به شیخ داده است و به مدلول کدام مدرک دینی مبادرت به چنین کاری کرده و می گویند هرکس مدعی پیری و شیخی شد، او از ناحیه امام مأذون است؟!!

قیاس کردن اجازه‌های که در بین ایشان متداول است، به اجازه‌های که در بین فقها و حاملان اخبار متداول می‌باشد، قیاس فاسدی است زیرا که اجازه‌های که در میان فقها متداول است، به خاطر متصل شدن سند حدیث به معصوم و حفظ آن از ارسال می‌باشد و این اجازه منصب خاصی را برای کسی اثبات نمی‌کند، لذا این اجازه به مجتهدین اختصاص ندارد. و اما تصدیق اجتهاد چیزی است که با اجازه روایت ارتباط و تلازمی ندارد و فائده آن جواز رجوع غیر مجتهد به مجتهد است در مسائلی که برایش پیش می‌آید و این غیر از اجازه‌های است که بین صوفیان متداول می‌باشد»^۱.

صوفیان اعتقاد دارند کسی که دست بیعت به شیخ وقت یا به تعبیر خودشان به قطب زمان ندهد، نه تنها اعمال او مثمر ثمر نیست، بلکه معتقد به امامت حضرت امام زمان (روحی فداه) هم نبوده، شیعه خالص الولایه محسوب نمی‌شود چنان که یکی از سران آنها می‌گوید: «هرکس این بیعت را کرده باشد امامت امام دوازدهم را قبول کرده است آن وقت مذهبش دارای حقیقت است اگر نکرده باشد البته همین برحسب صورت اولیه مسلمان است احکام اسلامی بر او جاری است»^۲.

یکی از آنها در تفسیر سوره «والعصر» می‌گوید:

﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی همه

زیانکارند مگر آنها که دست به دست امام یا شیخ مجاز داده‌اند»^۳.

(۲) رساله جذیبه، ص ۷۲.

(۱) مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۴۹.

(۳) بشاره المؤمنین، ص ۲۲، مقدمه.

با این که این بیعت صوفیه هیچگونه جنبه شرعی ندارد، ولی برای شکستن آن حرمت خاصی قائل شده‌اند و برای این نوآورده بی‌اعتبار و بدعت آشکار، ارزشها نوشته‌اند یکی از آنها می‌نویسد:

«هرکس از ولی وقت سرپیچد اگر هفتاد سال عبادت کند و ریاضت کشد، که گالِشِن البالی شود نفع نبخشد و به جایی نرسد»^۱.

و یکی دیگر از سران آنها می‌گوید:

«آگاه باشید که اگر مردی تمام عمر شب در نماز و روزه در روز باشد و جمیع مال خود را تصدق بدهد و در تمام عمر به حج رفته باشد و ولایت ولی امر خود را نداشته باشد، که بوده باشد جمیع اعمال او به دلالت کردن و امر کردن او هیچ حق بر خدا نخواهد داشت و از اهل ایمان نخواهد بود»^۲.

و در فرقه خاکساریه چنین فردی حرام‌زاده خوانده شده است چنان که یکی از سران آن فرقه، می‌نویسد:

«تجدید بیعت یعنی درویشی که به مرشدی دست ارادت داده بعد از مدتی از مرشد خود به مرشدی دیگر مجدداً دست ارادت دهد، این امر را تجدید بیعت می‌گویند در فرقه خاکساریه به اینگونه اشخاص حرام‌زاده می‌گویند که بیعت را می‌شکنند و عدول می‌کنند»^۳.

غرض، بیعت مرسوم در صوفیگری هیچگونه موقعیتی در اسلام و آئین تشیع ندارد، بلکه بیعت کفر و نفاق و نیرنگ است و صوفیه می‌خواهند با این بدعت و تحریف سران خویش را هم‌شان و

(۱) صالحیه، ص ۲۱۹ - حقیقت، ص ۲۷۳، چاپ دوم.

(۲) ولایت نامه، ص ۷۴، چاپ سوم. (۳) بیوگرافی هزار درویش، ص ۸۳.

در رتبه نواب خاصه حضرت حجة ابن الحسن العسكري علیه السلام قرار دهند.

زنده کننده اسلام

یکی از رسالتهای مهم «مهدی موعود» علیه السلام، احیای قرآن و زنده کردن تعالیم اسلام است زیرا می دانیم آن حضرت هنگامی ظهور خواهد کرد که از قرآن جز اثری و از اسلام جز اسمی باقی نماند. ممکن است کسی بگوید مگر اسلام و قرآن می میرد که امام زمان علیه السلام، آن را زنده می کند؟ با این که امام صادق علیه السلام در یکی از سخنان ارزشمند خود، جاوید بودن «قرآن» را به دوام و استمرار نوامیس حیرت انگیز طبیعت تشبیه کرده و فرموده است:

«انَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَ اِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ». «قرآن کتاب زنده ای است که مرگ و نیستی در آن راه نمی یابد و مانند شب و روز و آفتاب و ماه ساری و جاری است»^۱.

البته حقائق دینی و اصول کلی که دین ذکر کرده است، مردنی نیست و هرگز نمی میرد. چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ شدن است که یک اصل بهتری جای آن را بگیرد. مثلاً «هیأت بطلمیوس» به عنوان یک اصل علمی مدتی در دنیا زنده بود، بعد حقائق و اصول دیگری در هیأت و آسمان شناسی پیدا شد و هیأت بطلمیوس را از بین برد اما این معنی درباره اسلام با توجه به خاتمیت آن صادق نیست.

پس این که در روایات وارد شده است که «قرآن یا سنت می میرد باید کسی یا کسانی باشند که آن را زنده کنند»، به چه معنی است؟

علی علیه السلام در نهج البلاغه از دوستان و یاران با وفای خویش چون عمار و ابن تیهان و ذوالشهادتین به این صفت یاد کرده است که آنها دین را زنده کردند.

(۱) الخوئی، السید ابوالقاسم، تفسیر البیان، چاپ نجف.

«و أحيوا السنّة و أماتوا البدعة». «آنها سنت پیامبر ﷺ را زنده کردند و بدعت را میراندند»^۱.

و درباره امام زمان عليه السلام با این تعبیر فرموده است که:

«و يُحيي ميت الكتابُ والسنّة». «قرآن و سنتِ مرده را زنده می‌کند»^۲.

پس آنچه می‌میرد حقیقت دین نیست، بلکه غرض آن است که دین در میان مردم می‌میرد. آری وقتی که به دستورات دین در جامعه عمل نشود و قوانین آن پیاده نگردد، می‌توان گفت که دین در آن جامعه مرده است. چرا که مردن یک قانون متروک شدن آن است و این که امام زمان عليه السلام آن را زنده می‌کند به این معنی است که تعالیم اسلام و قوانین متروکه قرآن را به جریان می‌اندازد و آن را در جامعه پیاده می‌کند.

به عبارت دیگر: آنقدر وصله‌ها و پیرایه‌ها و بدعتها به دین بسته می‌شود که حقیقت آن زیر پرده‌های ضخیم اوهام پنهان می‌گردد و غبار کهنگی بر چهره‌اش می‌نشیند و آن را فرسوده می‌سازد. یکی از اقدامات اساسی حضرت ولی امر پیراستن اسلام از این وصله‌ها، پیرایه‌ها، بدعتها، خرافات و تحریفها و تفسیرهای نادرست و تلقی‌های غلطی است که به مرور زمان در اسلام پدید آمده و می‌آید.

بنابراین ایشان اسلام را تجدید بنا می‌کنند و لباس نو بر قامت آن می‌پوشانند و گرد فرسودگی و کهنگی را از سیمای آن می‌زدایند و سنتهای مرده و فراموش شده را احیاء می‌نمایند و مجموع این نوسازی آنچنان وسیع و دگرگون کننده خواهد بود که در برخی از روایات از آن به «دین جدید» تعبیر شده است و سپس با پیاده کردن تعالیم اسلام در جامعه، فکر دینی را در میان مردم زنده

(۱) نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الإسلام، خطبة ۱۸۲.

(۲) نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الإسلام، خطبه ۱۳۸.

۱۲۰ مهدی (عج) خاتم اولیاء و اوصیاء

می‌کنند و در نتیجه دین مردم زنده می‌شود و آنها نیز دین را زنده نگه می‌دارند و بدعت را می‌میرانند.

آیا با این همه اختلاف احوال و تشتت آراء و تعدد اسباب انحراف، قرآن که اساسی‌ترین پایه اسلام است، اساسش به خطر نخواهد افتاد؟ و احکام آن متروک نخواهد شد؟ و مسلماً هر فرقه و گروهی آن را مطابق عقیده و سلیقه خود تأویل و توجیه خواهند کرد و عقائد باطل خود را به اسلام و دین منتسب خواهد کرد. پس با اینهمه اختلاف مذہبها و مسلکها و فرقه‌ها از قرآن چه باقی خواهد ماند مسلماً همان روزی خواهد بود که علی علیه السلام آن را پیش‌بینی کرده و فرموده: «عصری از پرده زمان رخ می‌نماید که در آن از قرآن و اسلام جز اسم و رسم چیزی باقی نمی‌ماند»^۱.

ناگفته نماند هر چند وجود قرآن - طبق وعده الهی - از تحریف و تفسیر مصون مانده و تا حدودی جلو این دگرگونیها را گرفته است، ولی باید اعتراف کرد که بسیاری از مفاهیمش نزد گروه کثیری از مسلمانان چنان مسخ و واژگون شده که می‌توان گفت چندان شباهتی به اسلام اصیل عصر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

در چنین زمانی است که مهدی موعود علیه السلام قیام می‌کند و تمام بدعتها و تحریفها و رسومات جاهلی را از بین می‌برد و زنگار تفسیرهای نادرست را می‌زداید. گرد و غبار کهنگی و فرسودگی را از آن پاک می‌کند و دستهای آلوده مفرضان و منحرفان را از آن کوتاه می‌نماید و احکام خدا را همان‌طوری که صادر شده، جاری می‌سازد.

پس عمل آن حضرت در بیان و تبلیغ دین دو صورت پیدا می‌کند:

یکی از بین بردن بدعتها و احیای سنتهای متروکه و دعوت جدید به اسلام و قرآن خواهد بود.

(۱) المجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۰.

دوم اظهار حقائق و تأویلات و تنزیلات قرآن که تا آن زمان بیان نشده است.

در هر دو صورت مردم چون تعالیم وی را برخلاف عقائد و عادات خود می بینند، آن را «دین جدید» می نامند در صورتی که کتاب ایشان همان قرآن است و دعوت ایشان نیز به اسلام و قرآن خواهد بود.

اکنون روایاتی که در این باره رسیده است، نقل می شود تا حقیقت موضوع کاملاً روشن گردد.

۱ - امام صادق علیه السلام فرمود: «إذا خرج القائم یقوم بأمر جدید و کتاب جدید و سنة جدیدة و قضاء جدید...». «هنگامی که قائم خروج کند، امر تازه و کتاب تازه، روش تازه و داوری تازه ای با خود می آورد»^۱.

۲ - و نیز آن حضرت فرمود: هرگاه قیام کند:

«جاء بأمر جدید كما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله فی بدو الإسلام». «به امر جدید خواهد آمد چنان که پیامبر اکرم ۷ در ابتدای امر به امر جدید دعوت کرد»^۲.

۳ - امام باقر علیه السلام می فرماید: «فوالله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس بأمر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السماء...». «به خدا قسم گویا می بینم او را که در بین رکن و مقام از مردم بیعت می گیرد به امر تازه و کتاب تازه که بر عرب سخت است و سلطنتی تازه از آسمان».

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إذا خرج القائم جاء به امر جدید كما دعی رسول الله فی بدء الإسلام إلى امر جدید». «هنگامی که قائم ظهور می کند آئین جدیدی با خود می آورد همچنان که رسول

(۱) الحر العاملی، محمد بن الحسن، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۴۲، ح ۵۲۱.

(۲) المفید، محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد، ص ۳۳۸.

خدا ﷺ در آغاز اسلام، مردم را به آئین جدید دعوت می‌کرد»^۱.

ناگفته پیداست که تازه بودن امر نه به این معنی است که مذهب جدیدی با خود می‌آورد، بلکه آنچنان اسلام را از میان انبوه خرافات و تحریفها و تفسیرهای ناروا، بیرون می‌آورد که کاملاً به صورت نو جلوه می‌کند.

و همچنین جدید بودن کتاب نیز به این معنی نیست که آن حضرت با کتاب جدید آسمانی سوای قرآن ظاهر می‌شود زیرا امام حافظ دین است نه پیامبر و آورنده دین و کتاب جدید. بلکه قرآن اصیل فراموش شده را چنان از زنگار تحریفها و تفسیرهای نادرست پاک می‌کند که کاملاً به نظر تازه می‌نماید. شاهد این مطلب علاوه بر صراحت قرآن و احادیث فراوان در باره ختم نبوت و مصون بودن قرآن از هرگونه تحریف، احادیث متعددی است که در آنها تصریح شده است که امام زمان با همان روش پیامبر اسلام و کتاب و سنت و آئین او قیام خواهد کرد.

۵ - یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به نام «عبدالله بن عطا» می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم سیره و روش مهدی علیه السلام چگونه است؟ فرمود: «یصنع ما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله صلی الله علیه و آله أمر الجاهلیة و یستأنف الإسلام جدیداً». «همان کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده انجام می‌دهد، بدعتهای موجود را ویران می‌کند همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله اساس جاهلیت را ویران ساخت و اسلام را نوسازی می‌نماید»^۲.

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدِثٍ وَ ضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ أَنَا سَمِي الْقَائِمُ مَهْدِياً لَأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ مَضْلُوعٍ عَنْهُ وَ سَمِي الْقَائِمُ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ». «وقتی قائم

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

(۲) المجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۳۵۲.

قیام کند مردم را از نو به اسلام فرا خواند و آنان را به امری که پوشیده شده، رهنمون شود و عامه مردم از او به گمراهی افتاده‌اند و از آن جهت قائم مهدی نامیده شده که راهنمایی می‌کند به امری که از مردم گم شده است و بدین جهت قائم نامیده شده است که قیام او به حق است»^۱.

این حدیث صراحت دارد به این که دعوت او به اسلام است و لیکن از نو دعوت می‌کند زیرا که بسیاری از امور از مردم پوشیده و از دست آنها خارج شده است. به این معنی گرد فرسودگی و کهنگی را آنچنان از سیمای اسلام می‌زداید و تعالیم واقعی اسلام را از نو زنده می‌کند که گویا آن حضرت مردم را به آئین جدید فرا می‌خواند.

۷ - نعمانی در کتاب الغیبة» از ابوبصیر و او از کامل، از امام باقر ۷ روایت کرده که فرمود: «ان قائمنا اذا قام دعی الناس الی امر جدید کما دعی الیه رسول الله و ان الإسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً کما بدأ فطوبی للغرباء». «وقتی قائم ما قیام می‌کند، مردم را به امر تازه‌ای دعوت می‌نماید چنان که پیغمبر ﷺ مردم را بدینگونه دعوت نمود. اسلام در حال غربت ظاهر شد و به زودی مانند روز اول غریب می‌شود، پس خوش به حال غربا»^۲.

۸ - و نیز در آن کتاب از ابو بصیر روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: «الإسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً کما بدأ فطوبی للغرباء». «اسلام با غربت ظاهر شد و به زودی نیز غریب می‌شود چنان که بود. پس خوشا به حال غرباء».

راوی می‌گوید: عرض کردم آقا این مطلب را برای من شرح دهید، فرمود: «یسأئف الداعی منا دعاء جدیداً کما دعی رسول الله ﷺ». «دین و

(۱) المفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد، ص ۳۴۳.

(۲) النعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۱۷۲ - المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶.

احکام اسلامی روزی چنین غریب و بی‌ارزش می‌شود و بر اثر سلطه دشمنان و جعل قوانین بشری در برابر آن، طوری از نظر می‌افتد که مانند روز نخست مردم از آن بی‌خبر می‌شوند، پس خوشا به حال غریبان، یعنی عمل‌کنندگان به اسلام در آن روزگار، سپس قائم آل محمد و دعوت‌کننده اهل بیت قیام کرده با احیاء و تجدید معالم دین، احکام قرآن و دستورات تعطیل شده و از نظر افتاده اسلام مجدداً مردم را به اسلام دعوت می‌کند و تبلیغ اسلام را از سر می‌گیرد، مثل جدش پیغمبر که هنگام ظهورش تمام دستورات دینی سابق فراموش شده بود و او مردم را به اسلام و دین خدا دعوت می‌نماید»^۱.

۹ - و در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده است که: «و ان الثانی عشر من وُلدی یغیب حتی لا یری... یاذن الله تبارک و تعالی له بالخروج فیظهر الإسلام به و یجدد الدین». «دوازدهمین فرزندم از نظرها پنهان می‌گردد و دیده نمی‌شود و زمانی بر پیروان من خواهد آمد که از اسلام جز نام و از دین جز نقشی باقی نماند. در این هنگام خداوند بزرگ به او اجازه می‌دهد و اسلام را با او آشکار و تجدید می‌کند»^۲.

۱۰ - فضل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: «ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس مما استقبله رسول الله من جهال الجاهلیة». «هنگامی که قائم ما قیام می‌کند با مردم نادانی روبرو می‌گردد که در نفهمی از جهال جاهلیت که پیغمبر با آنها مواجه بود، بدترند».

عرض کردم چطور؟ فرمود: وقتی پیغمبر مبعوث شد، مردم بت‌هایی از سنگ و صخره‌ها و چوب‌های تراشیده پرستش می‌کردند و زمانی که قائم قیام می‌کند مردم کتاب خدا (قرآن) را به میل خود تأویل نموده و بیه آن استدلال می‌کنند، آنگاه فرمود: آگاه باشید به خدا قسم عدل قائم (چنان گسترش می‌یابد

(۱) الصافی الکلبایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر، ص ۹۸.

(۲) المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۳۶، ص ۲۸۳.

که) مانند سرما و گرما به داخل خانه‌های مردم نفوذ می‌کند^۱.

۱۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره سیرت و روش کلی او فرمودند:

«القائم من وُلدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنته سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله». «قائم از فرزندان من، همنام و هم‌کنیه من است، خوی او خوی من سیرت او سیرت من می‌باشد. مردم را بر ملت و دین من وادار می‌نماید و آنان را به سوی کتاب خدا (قرآن) فرا می‌خواند»^۲.

۱۲ - در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إذا قام القائم

سار بسیرة رسول الله صلی الله علیه و آله إلا انه یبین آثار محمد صلی الله علیه و آله». «وقتی قائم قیام کرد به سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کند و لیکن آثار محمد صلی الله علیه و آله را تفسیر و بیان می‌نماید»^۳.

۱۳ - شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن مسلم

روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم قائم چگونه در میان مردم رفتار می‌کند؟ فرمود: «یسیر بسیرة ما سار به رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یظهر الإسلام». «به روش پیامبر عمل می‌نماید تا این که اسلام را آشکار می‌سازد».

عرض کردم: روش پیامبر چگونه بود؟ فرمود: «ابطل ما کانت فی الجاهلیة و استقبل الناس بالعدل و كذلك القائم إذا قام یبطل ما کان فی الهدنة مما کان فی أیدی الناس و یستقبل بهم العدل». «پیامبر آثار کفر جاهلیت را از میان برد با مردم به عدالت رفتار کرد قائم هم موقعی که قیام می‌کند هر اعمال نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین

(۱) الحر العاملی، محمد بن الحسن، همان، ج ۳، ص ۴۸۲.

(۲) المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۵۲، ص ۳۵۲.

(۳) الطوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۵۲ - الحر العاملی، محمد بن الحسن، همان، ج ۳، ص ۴۵۴ - المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

مرسوم گشته از میان می‌برد و مردم را به عدالت گستری رهبری می‌نماید»^۱.
این احادیث کاملاً دلالت دارند بر این که آن حضرت اسلام را از نو تجدید خواهد کرد و سنتهای مرده و فراموش شده را از نو بازسازی خواهد نمود و از این روایات استفاده می‌شود، مهدی دست به یک انقلاب وسیع دینی و فرهنگی خواهد زد و تمام بدعتها و انحرافات را که به مرور زمان در اسلام پدید آمده است، از بین خواهد برد و اسلام را از نو زنده خواهد کرد و تخریب بعضی از بناها و مساجد هم طبق همین اصل انجام خواهد گرفت.

۱۴ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «القائم یهدم المسجد الحرام حتی یرده الی اساسه و مسجد الرسول الی اساسه و یرد البیت الی موضعه و اقامه علی اساسه». «قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و براساس اول می‌سازد در خانه خدا را در جای خود بنا می‌کند و در جای خود برپا می‌دارد»^۲.

۱۵ - ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در یک حدیث طولانی روایت می‌کند که فرمود: «إذا قام القائم سار الی الکوفه فهدم بأربعه مساجد ولم یبق مسجد علی وجه الأرض له شرف الا هدمها و جعلها جما وسع الطريق الأعظم». «هنگامی که امام قائم قیام کند به کوفه رود و در آنجا چهار مسجد را ویران کند و مسجد کنگره‌داری در روی زمین نباشد جز این که حضرت آن را خراب و هموار سازد و راههای بزرگ (شاهراهها) را وسیع گرداند و هر بالکنی که از خانه‌ها به کوچه آمده باشد، خراب کند و سر در خانه‌ها و ناودانهائی که در کوچه‌هاست از میان بردارد و هیچ بدعتی به جای نگذارد جز این که از میان ببرد و سنتی به جای نهد جز این که آن را برپا دارد»^۳.

۱۶ - امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «إذا قام القائم أمر بهدم

(۱) المجلسی، محمد باقر، همان، ج ۵۲، ص ۳۳۲.

(۲) المفید، محمد بن محمد بن نعمان، همان، ص ۳۴۴.

(۳) کتاب الغیبة، ص ۱۳۱.

المنار والمقاصیر التي فی المساجد. «هنکای که قائم قیام کند دستور می‌دهد مناره‌ها و اتاقهائی را که در مساجد می‌سازند، خراب نمایند».

راوی می‌گوید: با خود گفتم چرا قائم چنین کاری می‌کند؟ ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام رو کرد به جانب من و فرمود: «معنی هذا انها متحدثة مبتدعة لم یبنا نبی ولا حجة». «معنی این کار این است که اینها چیز تازه و بدعتی است که پیغمبر و امام آن را نساخته است».

یعنی تمام انحرافات که در زمینه‌های مختلف در تعالیم اسلام به وجود آمده است و پیرایه‌هایی که به اسلام بسته شده است، همه را از بین می‌برد و اسلام را از نو تجدید بنا می‌نماید.

این احادیث صراحت دارد به این که امام قائم اسلام را دوباره تازه می‌کند و احکام و سنتهای مرده و فراموش شده را زنده می‌نماید و قرآن را با تفسیر و تأویل و تنزیل اصلی خود انتشار می‌دهد و منظور از کتاب جدید و سنت جدید همین معنی است نه این که کتاب تازه و دین تازه می‌آورد چنان که برخی از فِرَق ضالّه این اخبار را برای خود مستمسک قرار داده‌اند.

۱۷ - چنان که امام باقر علیه السلام فرمود: «لا تذهب الدنيا یبعث الله رجلاً منا اهل البيت یعمل بکتاب الله». «دنیا به آخر نخواهد رسید تا این که خداوند از ما اهل بیت مردی را برانگیزاند که عمل به کتاب خدا (قرآن) کند»^۱.

پایان

(۱) الحر العاملی، محمد بن الحسن، همان، ج ۳، ص ۵۸۸.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۶	امامت و ولایت
۱۳	زمین از حجّت خالی نمی ماند
۲۳	امامت در حد ولایت معنوی
۳۷	تعیین امام تنها از ناحیه خداست
۴۸	اعتقاد شیعه به مهدی شخصی است نه نوعی
۶۱	مهدی خاتم اولیاء
۶۸	سخنان ابن عربی در رابطه با ختم ولایت
۷۸	دوران نیابت خاصه
۷۸	۱ - عثمان بن سعید عمری
۷۹	۲ - محمد بن عثمان عمری
۸۰	۳ - حسین بن روح نوبختی
۸۲	۴ - علی بن محمد سمری؛ خاتم سفرا
۸۴	آیا جنید بغدادی از وکلای امام زمان بود؟
۹۳	آخرین پیام
۱۰۴	بیعت با امام زمان (عج)
۱۱۲	بیعت در نظر صوفیه
۱۱۸	زنده کننده اسلام